

گشتاری در پاسارگاد

بخش یکم: کارآگاهی از سرزمین ژرمن ها

نوشته: امیری پریان

www.oldiranian.blogspot.com

پاییز ۱۳۸۷

داستان رازگشایی نویسه های میخی بدست دانشمندی آلمانی به نام «گئورگ فردریخ گروتفند» (Georg Friedrich Grotefend) ماجرای خواندنی و همانند رازگشایی پیامهای مرموز در داستانهای پلیسی است. گروتفند با بکارگیری الگویی که «بارون سیلوستر دوساسی» فرانسوی (Baron Silvestre de Sacy) از برنام شاهان ایران کهن داد رونوشتی از سنگنبشته های DPa و XPe را که پیشتر «کارستن نیبور» (Carsten Niebuhr) در سفر خود به ایران آنها را از ویرانه های تخت جمشید برداشته بود، در کنار هم گذارد و سنجید.

در این دو سنگنبشته او توانست پدر، پسر و پدربزرگ را یافته سرانجام نامهای «داریوش» (Darheush)، «خشایارشا» (Khshhershe)، «ویشتاسپ» (Goshtasp) و واژه «شاه» (Khshehioh) را با سنجش این نامها در کتابهای کلاسیک، عهد عتیق و همچنین جستجو در زبان اوستایی بازخوانی کند. از سیمای برگردان شده همین نامها آشکار بود که گروتفند می پنداشت دبیره میخی چون دبیره «زند» (Zend) الفبایی و نه هجایی بوده و برای همین در آن زمان او چند نویسه را نادرست برگردان نموده بود. با این همه کاری که او کرد بنیاد کاری بزرگ بود و نام ایرانیان کهن را در سنگنبشته های میخی نمایان ساخت.

کار گروتفند سرآغاز کار بزرگتر دیگر نیز بود. گزارشهایی از رونوشت های میخی که به دست مسافران و جهانگردان هنگام دیدار از ایران رونویسی شده و به اروپا رسیده بود او را به کنجکاوی واداشت تا آن نسخه ها را نیز رازگشایی کند. کسانی نیز که در دانشگاهها درباره تمدنهای کهن پژوهش می کردند، از گروتفند می خواستند تا دستاوردهای خود را از خوانش آن نسخه ها برایشان بفرستد تا از آنها بهره مند شوند.



نگاره ای سیمای گروتفند

در آغاز سال ۱۸۱۵ گروتفند هنگامیکه در Göttingen توفقی تصادفی داشت با میانجی گری پروفیسور «رومل» (Pr. Rommel) رونوشتی را از یک سنگنبشته میخی سه زبانه کوتاه از «اولنین» (M. d'Olenin) مدیر کتابخانه سلطنتی سن پترزبورگ دریافت کرد و به آن سخت کنجکاو شد. زیرا از بررسی این نسخه میخی دریافت که نویسه های آن که به دست «سرگور/اوزلی» (Sir Gore Ouseley) فرستاده دربار انگلستان به ایران از یک ستون سنگی در نزدیکی روستایی به نام «مرغاب» (Murghab) در ۵۲ مایلی پرسپولیس رونویسی شده بود، مانند نویسه های میخی همان نسخه هایی از پرسپولیس بود که او پیشتر آنها را رازگشایی نموده بود.

گروتفند برآن شد که این نسخه را نیز بازخوانی کرده و با سنجش آن با آن دونسخه پیشین دریافت که این نسخه دربردارنده چهار واژه است که به سه زبان کهن نوشته شده و نخستین واژه آن همان واژه ای است که در سنگنبشته های K و I که پیشتر نیبور رونوشت آنها را به اروپا آورده بود، دیده می شود. او سپس با همسانی این نسخه با دو نسخه پیشین و الگوی نگارش آنها دریافت که واژه دوم نام یک پادشاه و واژه های سوم و چهارم می بایست برنامه های «شاه» و «شهریار» بوده باشد. پرسش بنیادین درباره واژه دوم بود. واژه دوم نام کدام پادشاه بود؟ او خود پسان تر در این باره نوشت.

«در بخش نخست از نسخه میخی، این نام دربرگیرنده ۶ نویسه است که اگر گمان کنیم رونوشت برداری سرگور اوزلی درست باشد، برابر با جدول الفبای من، نویسه های آن ما را به واژه Zushudsh راهنمایی خواهد کرد. اما بالاترین میخ افقی که نشانگر d است، بسیار بلند تراشیده شده که به نظر می رسد این میخ بالای سه میخ عمودی، به جای دو میخ عمودی نگاشته شده و در اینصورت â یا ê به ما نشان خواهد داد که نخستین نویسه از الفبای زند (Zend) است...»

در نگاه نخست گروتفند نخستین و سومین نویسه میخی را Z و sh دانست. زیرا آنها را همسان با چند نویسه همانند دیگر می دانست. اما بررسی بیشتر این نویسه ها، او را به دیدگاه دیگری کشاند:

«بررسی ریزبینانه بیشتر، من را بر آن داشت به این برسم که آنها [با Z و sh] یکی نیستند. زیرا تنها در واژه هایی ویژه بدون هیچگونه دگرگونی پدیدار می شوند. نخستین نویسه در سیمای ezutshush و ezutsho دیگری در پیوند با pshutsheo و pshueoshtshao دیده می شوند. پس شک ندارم که نخستین نویسه k و سومین نویسه دو واک (صامت) sz را دربرمی گیرند...»

گروتفند با این دستاورد، رونوشت سنگنبشته ای را که اکنون CMA می دانیم، چنین آوانگاری کرد:

EDO KUSRUESH KHSHEHIOH AKHEOEHOSH OH

او سپس برگردان این نوشته را به زبان لاتین چنین نوشت:

Dominus Cyrus rex terrarum rector

با این خوانش بود که نام کوروش بزرگ نخستین بار در نوشته های میخی پدیدار شد. او خود درباره اینکه چرا این واژه همان نام کوروش (Cyrus) است نوشت:

«آنچه که من را راهنمایی می کند به این دستاورد برسم که سنگنبشته دربرگیرنده نام کوروش است، چگونگی نوشته شدن این نام در نسخه دوم و سوم از سنگنبشته است که در آنجا این واژه بیش از ۳ نویسه ندارد و به سختی می توان برای نامی دیگر با طول بیشتر از نام مورد پژوهش ما در نظر گرفته شود»

پیش از آن «سنت مارتین» (Saint Martin) این نام را Huschusch خوانده بود که می پنداشت همان نام «خس» (Ochus) نوشته شده در کتابهای کلاسیک بوده اما با این خوانش گروتفند، دیگر این دیدگاه پذیرفتنی نبود. گروتفند باز هم در این باره نوشت:

«دلیل اینکه چرا این نام در هر دو بخش دیگر از نسخه میخی، هیچ نویسه مشترکی از آنچه نامهای Darius، Hystaspes یا Xerxes را بدست نمی دهد این است که نامهای عام شاهان پارس (Persia) به گونه مختلف در زبانهای گوناگون خوانده می شد. رویدادی در افزودن برنامه‌های «شاه» و «شهریار» که با یک رمز (monogram) نشان داده شده است من را از رمزگشایی بخش های دیگر بازداشته است»

با این همه، این پایان داستان نبود. نمایان شدن نام کوروش در این نسخه گروتفند را سخت دربرابر پرسشی دیگر گذاشت که آیا ویرانه های دشت مرغاب (Murghab) همان جایگاه و پایتخت کوروش بزرگ نبود؟ او که سخت به کندوکاو در این پرسش فرو رفته بود، پسان تر سپاسگذار «بلومن باخ» (M. Blumenbach) شد که نسخه ای برگردان شده به فرانسوی را از یادداشتهای مسافرت «جیمز موریه» انگلیسی (James Morier) به او امانت داد و با خواندن آن از یافتن نکته ای سخت شگفت زده شد:

«بسیار شگفت زده شدم که در آن کتاب، همین نسخه سنگنبشته [که او نام کوروش را در آن یافته بود] و ویرانه های مرغاب (Murghab) تشریح شده و در این راه من را با موریه هم رای می سازد که باور کنم آنجا همان Pasargadae است و آنچنانکه پیشتر نیز درباره آن سخن گفتم یادداشتهای تنها به درد این می خورد که دیدگاهم را تایید می کند، گرچه پاسارگاد برپایه عادت، در سوئی خلاف نسبت به پرسپولیس [یعنی فسا] جستجو می شد»

گروتفند چندی پس از آن دلایل خود را به درخواست دانشمندی به نام پروفیسور «هیرن» (Heeren) در یک رساله نوشت و در آن، دیدگاههای «هوک» (Hoech) را که من در دوجستار پیشینم درباره آن سخن گفتم (ا. پریان) رد کرد. دلایل و دفاع گروتفند از دیدگاههایش پسان تر در تابستان ۱۸۲۰ در نشریه Hallische Allgem. Litt Zeitung. No.140 به چاپ رسید.

او نوشت که نام Pasargadae در کتاب بطلمیوس (Ptolemy) و سلیموس (Solimus) (cap. 55) دیده می شود. در همه نوشته های کلاسیک دیگر به استثنای «کورتیوس» (Q. Curtius) که در یکجا Persagadum یا Persagadarum، در جایی Urbs و در یک جای دیگر Persagadae (x. 1. 22) آورده شده، نام Pasargadae یا Passargadae نوشته شده است. این نام بیشتر چنان دیده می شود که برنام یک قبیله پارسی است و نام آن قبیله از این جایگاه گرفته شده است. گروتفند درباره این نام نوشت:

«شیوه نگارش Pasargarda که در نقشه های مدرن پذیرفته شده است تنها بر پایه یک گمانه زنی ناپذیرفتنی است که این جایگاه در محلی است که اکنون «فسا» (Fasa) خوانده می شود، نزدیک رودی به همین نام. بسیار از احتمال به دور است که واژه Pessargadeh که به «جایگاه شاهزادگان» اشاره دارد با جایجایی حرف r [یعنی s و r جابجا شده باشند] به Persepolis دگرگون شده باشد. زیرا استفانوس (Stephanus) بیزانسی این واژه را «ردگاه پارسی» معرفی می کند. درست مانند Kyreshata (Koresghadeh) که به Cyropolis دگرگون شده است...»

به باور گروتفند هرچند میان نام Pasargadae و نام پرسپولیس Persarrum.urbs همانندی دیده می شود که آریانوس Arrianus آنرا Περσαι یا Pars (همان) در سنگنبشته های میخی، آورده و اسکندر مقدونی آنرا آتش زد، با این همه نباید در پی یافتن پاسارگاد در جایی در ویرانه های «فسا» (Fasa) بود یا به گفته گروتفند «آنچنانچه

نویسندگان فرانسوی درباره نام «شیراز» (Shiraz) نوشتند، در پی یافتن همانندی میان واژه های Cyr (بخش نخست Cyrus) و Chyâs (گوش فرانسوی شیراز) جستجو کرد.»

گروتفند می گوید که یونانیان نخستین بار در پی یورش اسکندر گجسته با Persepolis و Pasargadae آشنا شدند. همه نویسندگان کلاسیک در کتابهای خود همراهی هستند که اسکندر مقدونی در پیشرفت خود به سوی شرق، نخست به پرسپولیس و سپس به پاسارگاد آمد، چنانچه چیرگی بر پرسپولیس چیرگی فوری بر پاسارگاد را در پی داشت. بر همین پایه نوشته های پلینی (Hist. Nat. vi 26) و سلینوس (cap. 55) و همچنین استرابون، پاسارگاد در پایانه (انتهای) شرقی Persis بود.

«نوشته ای دیگر از آن استرابون (xv. P. 1060 or 70) آشکارا می گوید که در سرزمین پاسارگاد رود Cyrus، نامی که از سوی خود کوروش به جای نام نخستین خود Agradates نهاده شد، در میان دره های پارس (Hollow Persis) روان بود. ظاهراً بخش دوم این نوشته اشاره به دره ای دارد که موازی رودخانه «سیوند» (Rud-koneh-Siwond) از Persepolis به مرغاب (Murgab) گسترده شده که این رودخانه بوسیله نویسندگان شرقی «بخوران» (Abkhuren) یا «کاروان» (Kerven) خوانده شده است. پس با این همه، ما نباید در جستجوی پاسارگاد در سویی که گفته می شود (یعنی) در شرق پرسپولیس باشیم. زیرا بخش شرقی دشت را که در آن دومی (پرسپولیس) کنار کوه مرمرین «رحمت» (Rachmed) قرار دارد و برپایه نوشته دیودوروس (Diodorus) (xvii. 70) آرامگاه شاهان پارس در آنجا بود، دارای زنجیره ای از کوههای سنگی مرمرین همانند است که مرز این دشت را به سوی شمال دربر می گیرند...»

گروتفند با تیزبینی و از راه دور نکته ای را دریافت. منظور از شرق پرسپولیس، شرق جغرافیایی نبود، زیرا در شرق پرسپولیس کوه بلند رحمت است و مسافران برای رفتن به شمال می بایست آنرا دور بزنند. منظور از شرق، شرق نسبی است که مسافران کهن از راههای بازرگانی در شمال پایتخت ایرانیان باستان هنگامیکه به سوی پاسارگاد می رفتند، درمی یافتند. او می گوید:

«در نزدیکی ویرانه های «ستخر» (Istakhar) و در موازی کرانه رود «کاروان» (Kervan) که میان «نقش رستم» (Nakhshi-Rustain) و «چهل منار» (Chihel-Minar) به سوی «بند امیر» (Bend-Emir) یا همان Araxes روان است، یک دره را می بینیم که در نقشه موریه بیشتر به سوی شرق گرایش دارد یا در نقشه ای از آن «کینر» (Kinner)، بسیار بیشتر به سوی شرق گرایش دارد. این دره به سوی شمال شرقی در راستای راه شیراز به اصفهان (Ispahan) کشیده شده و این جاده ما را به دو رشته کوه بسوی ویرانه هایی که سنگنبشته ای که پیشتر به آن پرداخته شده [همان سنگنبشته ای که گروتفند نام کوروش را در آن یافت] از آنجا رونویسی شده است، می رساند...»

پس با این دلیل، پاسارگاد نه در فسا که در دشت مرغاب بود و نویسندگان کلاسیک برای این نوشته بودند این جایگاه در سوی شرق یا جنوب شرقی پرسپولیس است، زیرا مسافرانی که در راه میان پرسپولیس به سوی پاسارگاد می شتافتند، پس از دور زدن کوه رحمت و گذر از استخر به سوی دره ای می رفتند که در آن روزگار به اشتباه گمان می کردند در شرق پرسپولیس است.

این نخستین گزارش علمی از همسانی پاسارگاد باستانی با دشت مرغاب از سوی یک دانشمند آلمانی بود. گروتفند خود در گزارشش می نویسد که موریه تنها جهانگردی بود که ویرانه های دشت مرغاب را با دقت بررسی کرد. او می گوید که کینر در سال ۱۸۱۳ در Geographical Memoir گزارشی از هفت جاده داد که به دره پایین دشت مرغاب می رسند. کینر چیزی برجسته در دشت مرغاب ندید جز یک ساختمان تکی در همسایگی مرغاب که آنرا Takhti-Suleiman می خواندند که با یک شیوه برجسته ساختمان سازی ساخته شده است.

دیگر گروتفند از خواندن گزارش موریه درباره ویرانه های دشت مرغاب و همچنین ساختمان سنگی چهارگوش شک نداشت که پاسارگاد همان دشت مرغاب بود و ساختمان سنگی چهارگوش که سده ها مردم نجیب محلی آنرا به نام «مادر سلیمان» ارج می نهادند همان آرامگاه کوروش بزرگ بوده.

«از شرح نوشته شده بدست موریه ما می آموزیم که آن ساختمان بزرگ آرامگاه کوروش است و ویرانه های پیرامون آن چیزی جز پاسارگاد باستانی نیست»

گشتاری در پاسارگاد

بخش دوم: آرامگاه کوروش بزرگ و شگفتی های دشت مرغاب

نوشته: امیری پریان

www.oldiranian.blogspot.com

پاییز ۱۳۸۷

دیگر گروتفند آلمانی با بررسی یادداشتهای جیمز موریه انگلیسی و همچنین نگاره هایی که او پیشتر از دشت مرغاب کشیده بود، باور داشت که این مرغزار خاموش خاستگاه امپراتوری پارسها یا همان پاسارگاد باستانی است.

«در نزدیکی ویرانه های استخر (Istakhar) و موازی کرانه بالای رود «کاروان» (Kervan) که میان «نقش رستم» (Nakshi-Rustain) و «چهل منار» (Chihel-Minar) به سوی «بند امیر» (Bend-Emir) یا Arax روان است، ما دره ای می بینیم که در نقشه موریه به سوی شرق پیش رفته و در نقشه «کینر» (Kinner) در سوئی خلاف بسیار بیشتر به سوی شرق گرایش دارد. این دره به سوی شمال شرقی در راستای راه شیراز (Shirâz) به اصفهان (Ispahan) کشیده شده که این راه ما را به بالای دو رشته کوه به سوی ویرانه هایی که سنگنبشته پیشتر اشاره شده [سنگنبشته CMA] از آنجا رونویسی شده است، راهنمایی می کند...»

گروتفند با تیزبینی خود و آگاهی هایی که پیشتر داشت، جغرافیای آن جایگاه کهن را برای خود بازسازی کرد. او دریافت که بسیاری از نویسندگان کلاسیک چون با جغرافیای کوهها، رودها و شهرهای پارس آشنا نبودند، سو و جهت جغرافیایی پاسارگاد را اشتباه پنداشته همچنین رودخانه های گوناگون را در نوشته های خود با هم درهم آمیخته بودند. از این رو بود که بسیاری از آنان پاسارگاد را نه در شمال شرق پرسپولیس (پارسه) که در جنوب یا شرق آن پنداشته بودند. بر همین پایه او در پیوستار نوشته خود تلاش می کند با گمانه زنی، جغرافیای تاریخی پاسارگاد را نمایان ساخته می نویسد که گذشتن از همان دره شمال پرسپولیس و رفتن از شیراز به اصفهان، به دلیل ریزش برف در زمستان کاری بسیار سخت بوده و تنها در تابستان می توان از آن گذشت.

«ما به راهی دیگر در «دره پهلوانان» (Valley of Heroes) می رویم، جایگاهی دلپذیر برای شکار در روزگار شاهان باستانی پارس و جایی که «بهرام گور» (Bahram-Gur) که گفته می شود برنامهش «گور» Gur یا Khur از نام «خر کوهی» این مرغزار گرفته شده هفت کاخ با هفت رنگ گوناگون داشت...»

گروتفند سپس به ویرانه هایی که در این مرغزار دیده می شدند پرداخته می نویسد که در سال ۱۴۷۱ «جوزف بارباروا» (Josaphat Barbaro) فرستاده ونیزی ها آنها را از نزدیک دیده اما موریه (Morier) تنها جهانگردی بود که درباره ویرانه ها با موشکافی نوشت. او می گوید که کینر ما را با هفت راه در دره پشت این ویرانه ها آشنا کرده اما همان کینر در «یادداشتهای جغرافیا»ی خود (Geographical Memoir) نوشته بود که چیزی برجسته در ادامه آن راهها دیده نمی شود به جز ساختمانی تک در نزدیکی «مرغاب» (Murghab) که آنرا «تخت سلیمان» (Takhti-Suleiman) خوانند و دارای الگوی ساختمان سازی برجسته و عالی است.

کینر با داوری درباره سنگنبشته ای بر روی ستون سنگی ایوانی پنداشته بود که این سازه ها باید همزمان با «پرسپولیس» ساخته شده باشند چرا که نویسه های این سنگنبشته بسیار به نوشته های آنجا همانند است. این ستون سنگی که گرد است نزدیک به پنجاه پا بلندی داشته و پیرامونش هشت پا است. تپه ای در آن نزدیکی نشانه هایی دارد که آشکارا می توان دریافت در گذشته ای دور آنجا دارای دژی بزرگ بوده است. همچنین نزدیک به یک مایل به سوی غرب سازه ای باستانی است که گفته می شود برای یادبود «سلطان سلیمان» (Sultan Suleiman) برپا شده بود. سرانجام گروتفند از بررسی این یادداشتها و بازسازی راههای جغرافیایی به این دستاورد می رسد:

« از توضیحات موریه، مکان یابی و نگاره های کشیده شده بدست او ما درمی یابیم که همین ساختمان مورد پرسش، آرامگاه کوروش است و ویرانه های نزدیک به آن، جایی جز پاسارگاد باستانی (Pasargadae) نیست.»

او می نویسد کسانی که نویسندگان یونانی و سپس رومی آگاهی های خود را درباره این مرغزار، از آنان گرفتند «اونه سیکریتوس» (Onesicritus)، «نئارکوس» (Nearchus) و «آریستوبولوس» (Aristibulus) از همراهان اسکندر بودند. گمان می رود که از میان آنان، اونه سیکریتوس گفته های خود را درباره پاسارگاد، با تخیلات شگفت آمیز درهم آمیخته باشد. نئارکوس نیز با پریشانی و در هم آشفستگی، رودهایی را که به خلیج پارس (Persian gulf) می ریزند، با رودهای درون سرزمین پارس که «رود کوروش» از پاسارگاد و «رود آراکس» از پرسپولیس نیز جزو آنها بودند (کینر P.59)، یکی پنداشته و با این پندار «بطلمیوس» (Ptolemy) و «پلینوس» (Pliny) را در یافتن جایگاه پاسارگاد به اشتباه انداخته است.

تنها نویسندگانی که می توان در یافتن جایگاه درست پاسارگاد از آنها بهره مند شد، آنهایی هستند که نوشته های خود را از آریستوبولوس وام گرفته که برجسته ترین آنها «آریانوس» (Arrian) و «استرابون» (Strabo) بودند. برابر با نوشته های استرابون - سنجیده شود با «دیودوروس» (Diodorus I. P. 43) و «آلیان» (Aelian. Hist. Anim. I, 59) - پاسارگاد بدست کوروش و برای به یادگار گذاشتن پیروزی پارسها بر مادها بنیان نهاده شد. موریه خود در یادداشتهايش نوشته بود که گذرگاهی را که از دشت مرغاب به سوی ماد (Media) می رود، از نزدیک دیده و این گذرگاه دارای ویژگی های یک جایگاه برجسته نظامی است که می توان راه را بر پیشروی یک ارتش دشمن به سوی پارس بست. برهمن پایه، کوروش پاسارگاد را پایتخت امپراتوری و جایگاه نگهداری گنجینه هایش ساخت.

آنچنانکه «پلوتارک» (Plutarch) نوشته بود، پاسارگاد جایگاه تاجگذاری شاهان پارس بود که به تازگی بر تخت نشسته بودند و اداره آنجا در دست یک مغ (Magi) بود. شاه نوین می بایست افزون بر انجام آیین های دیگر، ردایی را که پیشتر کوروش پیش از برآمدن به تخت می پوشید، در «پرستشگاه ایزدبانوی جنگ» برتن کند. در اینجا بود که کوروش آرامگاه خود را برپا ساخت که شیوه ساختمان سازی آن آشکارا با شیوه هنر جانشینانش متفاوت بود.

گروتفند می نویسد که آرامگاه شاهان پارس و ساتراپ ها در ساختمانهای عمومی برجسته بودند و برای هرکدام از آنها تابوت های سنگی با ابزارهای سنگتراشی آماده شده سپس این تابوتها درون آرامگاه برده می شدند. به نوشته «کتزیاس» (Ctesias. Pers. Cap. 15) آرامگاه داریوش (Darius) پسر ویشتاسپ (Hystasp) در یک کوه سنگی تراشیده شده اما برعکس! به گزارش آریانوس (vi, 29) و استرابون (P. 730 or 1041) که برپایه گفته آریستوبولوس هستند، آرامگاه کوروش از سنگهای چهارگوش و در میانه پردیسی زیبا ساخته شده بود. گروتفند می افزاید با اینکه با گذشت روزگار و پس از تاراج آرامگاه در روزگار اسکندر دگرگونی هایی در این یادمان کهن رخ داده اما ارزش آن را دارد که نوشته آریانوس را درباره این آرامگاه بررسی کرد:

« آرامگاه کوروش در یک پردیس شاهی در پاسارگاد و بر پایه ای از بلوکهای سنگی چهارگوش ساخته شده بالای پایه ساختمانی که آن هم از سنگ بود و سقفی داشت برپا شده بود. ساختمان دری بسیار باریک داشت که برای مردی کوتاه اندام رفتن به آن دشوار بود چه مرد درشت اندام. درون ساختمان تابوتی زرین بود که پیکر کوروش را دربر گرفته بود. نزدیک تابوت، اورنگی بود که پایه ای از پوشیده از زر داشت و زیر تابوت قالی هایی بافته شده در بابل. اما روی آن جامه های گرانبها گسترده شده و چیزهای مادی و بابلی همراه با گردن بند، گوشواره های زرین و سنگهای گرانبها بود. به گفته آریستوبولوس آرامگاه نوشته ای به زبان و دبیره پارسی چنین داشت: *ای مرد! منم کوروش پسر کمبوجیه که برای رساندن پارسها به امپراتوری کوشیدم و فرمانروای آسیا بودم. پس در پاسداشت این یادمان، بر من رشک مبر*»

گروتفند در اینجا تلاش می کند با اندک آگاهی هایی که از خوانش نوشته های میخی بدست آورده بود، به ماجرای نوشته ای بپردازد که می گفتند بر آرامگاه کوروش بزرگ دیده می شود.

« اونه سیکریتوس و «آریستوس» (Aristus) از «سالامیس» (Salamis) این نوشته را به سیمایی کوتاها و در نوشته های شش وزنی زیر آورده اند:

«*Ενθαδ ἐγώ κειμαι Κυρος βασιλεύς βασιλήων*»

او می گوید درست است این نوشته شش وزنی آهنگی یونانی داشته و از احتمال به دور است که چنین شیوه وزنی را با بر دیواره آرامگاه به پارسی آورده باشند، اما از آنجا که واژه «شاه شاهان» (basileus basileon) در آن نمایان است، این نوشته از نوشته ای دیگر که «آتنیوس» (Athenaeus-Diepnos X.9 P.434) آورده بسیار بیشتر به روح و جوهر نوشته های پرسپولیس همانند است:

«*Ἡδυνάμην καὶ οἶνον πίνειν πολὺν καίτουτον φερεῖν καλῶς*»

این نوشته نیز همان ساختار پیشین و آهنگ یونانی را دارد. درست مانند آنچه که به «سارداناپالوس» (Sardanapalus) در «سیلیسیا» (Cilicia) نسبت داده می شود یا نوشته ای که گفته بودند بر آرامگاه داریوش آورده شده بود:

«*Φίλος ἦν τοῖς φίλοις ἵππεύς καὶ τοξότης ἀριστος ἐγενόμεν κνηγῶν ἐκράτου
πάντα ποιῶν ἠδυνάμην*»

شهر پاسارگاد بدست اسکندر ویران شد (Arrian iii. 18). اما ساختمان آرامگاه کوروش هنوز بی آسیب مانده بود. گرچه دیگر آن شکوه پیشین را نداشت و یکبار هم در آن زمان تاراج شده بود. ساختمان آرامگاه در فاصله ای نه چندان دور از مسجدی بود که به نام «مادر سلیمان» (Mesjidi-Madari-Suleiman) نامگذاری شده است. این ساختمان برای ویژگی هایی که دارد «بارگاه دیو» نیز خوانده شده است. در اینجا آشکار است که گروتفند باور مردم محلی را می آورد که می پنداشتند دیوان در فرمان سلیمان این ساختمان را برپا کرده اند. آرامگاه مانند آنچه که آریانوس نوشته بود، هنوز پایدار و پابرجاست و نمایش آن را می توان در یادداشتهای مسافرتهای موریه (Pl. 18) دید.

گروتفند سپس به ویژگی ها و اندازه های آرامگاه آنچنانکه موریه در یادداشتهای خود آورده بود، می پردازد. این ساختمان دربرگیرنده اتاقی سنگی است که بر فراز پایه ای از سنگهای مرمرین بزرگ چیده شده در چند لایه بر روی هم، برپا گشته است. هر لایه بالایی نسبت به لایه پایینی سطح کمتری را پوشش داده و برای همین، بنیان ساختمان به سیمای یک هرم است. نمای سراسری آن مانند یک «متوازی الاضلاع» (Parallelogram) (بهتر بگوییم مستطیل)

است. پایین ترین ردیف از پایه ساختمان سطحی به اندازه ۴۳ پا درازا و ۳۷ پا پهنا دارد. اندازه اتاق بالای پایه ها ۲۰ پا در ۱۰ پا و ۵ اینچ و سقف مانند خانه های اروپاییان (که دارای شیب و نوک تیز است) به یک زاویه تند می رسد. سراسر ساختمان از یک گونه مرمر ساخته شده و بلوکهای سنگی با چنگ های آهنین به هم بسته شده اند. یکی از بلوکهای پایه ۱۴ پا و ۸ اینچ درازا، ۵ پا بلندی و ۸ پا و ۶ اینچ پهنا دارد.

«چون کلید ساختمان در دست یک زن است و به هیچکس اجازه رفتن به درون آن را نمی دهند مگر تنها به زنان، ما تنها از بیرون اتاق نگاهی زیرچشمی به اتاق می اندازیم و می بینیم که آنجا اتاقی کوچک است که با دود سیاه شده و در اتاق چنان کوچک است که رفتن به درون آن کاری چندان آسان نیست. نگهبانان و کلید دار ساختمان می گویند که هیچ چیز درون اتاق یافت نمی شود جز سنگی بزرگ که به احتمال بسیار تابوت کوروش را روی آن گذاشته بودند»

او می گوید که با اینکه هیچ همانندی میان این یادگار باستانی و بارگاه های مقدس مورد احترام مسلمانان نیست، اما مردم می پندارند این ساختمان آرامگاه مادر سلیمان (Solomon) است. در اینجا خود گروتفند به خوبی می داند که آن مردم چگونه هر جای شگفت انگیز را که به اسطوره ها پیوند می زنند، سرانجام آنرا جایگاهی برای سلیمان می دانند. گروتفند سپس به دشت مرغاب یا همان پاسارگاد باستانی رفته باورهای عادی مردم را درباره مقدس بودن این مرغزار زیبا آشکار می سازد. از چشمه آبی یاد می کند که نزدیک آرامگاه روان است و مردم محلی آبخوری را در کنار آن ساخته بودند. چرا که آنها باور داشتند این چشمه بسیار مقدس است. اگر کسی که سگ هار او را گزیده از آب این چشمه بنوشد شفا خواهد یافت و آب این چشمه داروی معجزه گر درمان بیماری های خطرناک ناشی از هاری است.

ما هنگامیکه این یادداشتهای را از اروپاییان می خوانیم با خود می اندیشیم که مردم محلی چه باورهای ساده انگارانه داشته و از خود می پرسیم که چرا آنها دست کم تلاش نمی کردند این سازه های سنگی را بیشتر بشناسند. با این همه ما حق نداریم آن مردمان را برای این باورهای ساده انگارانه سرزنش کنیم. آن مردم نجیب که بخشی از ایرانیان از هر نژاد چه فارس چه لر چه ترک و چه عرب بودند، دلپایشان با دشت مرغاب بود. آنها به این مرغزار و یادمانهای آن به دیده احترام نگریسته ناخودآگاه می دانستند که رازهایی در آنها نهفته است و به راستی دیدن آن یادمانها و آشامیدن از آب گوارایی که از چشمه های پیرامون می جوشید، آرام بخش ایرانیانی بود که نگاهی سرشار از عشق به سازه های کهن داشته شکوهی پنهان را در آنها می یافتند.

گروتفند در پیوستار گزارش خود می نویسد که شمار بسیاری از بلوکهای سنگ مرمر و چهارده ستون سنگی که گمان می رود ردیفی از ستونها را شکل داده اند، پیرامون آرامگاه دیده می شود. این ستونها تا نیمه در خاک فرو رفته اند. همچنین پردیسی که آرامگاه کوروش در آن جای داشت اکنون گورستانی است که سنگهای گور درگذشتگان در آن نمایان بوده چرا که بسیاری از اهالی آنجا آرزو داشتند که در کنار ساختمان سنگی به خاک سپرده شوند. دیوارها و ساختمان آرامگاه پوشیده از نوشته های بسیاری است که مردمانی که پیشتر آنرا زیارت می کردند، برای تبرک بر آن نگارده بودند. در میان آنها واژه «مادر سلیمان» (Madari Suleiman) است که نزدیک به سیصد و پنجاه سال پیش (۱۴۷۱ م) جوزف بارباروا آنرا دیده بود.

با این همه موریه تلاش کرده بود با بررسی دیوارهای بیرونی و سنگهای پایه آرامگاه نوشته ای را که یونانیان درباره آن گفته بودند، پیدا کند اما در یافتن چنین نوشته ای ناکام بود. اما موریه در جایگاهی نه چندان دور از مسجد مادر سلیمان، سه ستون چهارگوش دید که نوشته های میخی بر آن دیده می شد. او یکی از این نوشته ها را رونویسی کرده که پسان تر آشکار شد همین نوشته را «سرگور اوزلی» (Sir Gore Ouseley) نیز البته نه با کیفیت خوب رونوشت کرده بود.

در جایگاهی نزدیک به ۱۶۰ پا آنسوتر باز هم ویرانه هایی دیگر و نوشته هایی همانند، دیده شده و سراسر دشت پیرامون آن را تکه هایی از سنگ مرمر پوشانده است که موریه گمان برده بود ویرانه هایی از چند شهر بزرگ کهن هستند. پس با این یافته ها به دشواری می توان درباره اینکه آنجا همان پاسارگاد باستانی است شک داشت. به سوی چپ ستونهای چهارگوش یاد شده، ویرانه های یک «نیایشگاه آتش» است که الگوی ساخت آن، اندازه ها، آرایش و پیرایه های آن روی هم رفته همانند آتشدانهای نقش رستم است. نزدیک به هزار پا به سوی شرق تپه ای است که فراز آن مانده های دژی ساخته شده با بلوکهایی به بزرگی همان سنگهای دشت دیده می شود. این سنگهای مرمر سفید رنگ بوده و بسیار نیکو و عالی تراشیده و پرداخت شده اند.

از اینجا به بعد، گروتفتد به روستای مرغاب (Murghab) رفته و زیبایی های آن را همراه با شگفتی هایش بازگو می کند. او می نویسد که روستای مرغاب نزدیک به ده مایل آنسوی دژ است و چند چشمه آب زیبا دارد. پس اینکه نام این روستا «مرغاب» (Murgh-âb) است با آن چشمه های زیبا بدون پیوند نیست. گروتفتد واژه مرغاب را به زبان خود بازگو کرده می گوید Murgh همان Bird و âb همان water است. پس مرغاب یعنی «پرنده آب» (Bird-water).

«از ویژگی های بسیار تک و شگفت انگیز نسبت داده شده به آب یکی از این چشمه ها آن است که می گویند این آب گونه هایی از پرندگان سیاه و سرخ رنگ را به سوی خود کشانده و آنها مانند سار با پرواز گروهی و در دسته های بی شمار جریان این آب را با صدای جیغ خود پی می گیرند. آنها در همه زمانها برای مردم آنجا بسیار سودمند هستند. زیرا گروههای بزرگی از ملخ ها را که به دشت یورش می آورند، از میان می برند. بسیار شگفت آور است اگر جامها را با آن آب پر کرده در جام را باز گذاشته و جام را در هوای آزاد بگذارند، انبوهی از همان پرندگان با شیفتگی بسیار برای آشامیدن آب آن جام یورش می آوردند و باور نکردنی است که آنها با تیز پروازی و از همه ملخ ها را در سر راه خود شکار می کنند...»

زمانی «ویلامونت» (Villamont) گفته بود که مانند این پرندگان را در جزیره قبرس (Cyprus) دیده بود. او گفته بود که پارسها و ترکها این پرندگان را با نامهای اسلامی احترام می گذارند. برخی ها آورده بودند که به این پرندگان «آب ملخ» (Abmelekh) گفته شده و آن چشمه آب را «آبی مرغان» (Abi-Murghân) می نامند. از نوشته های گروتفتد باز هم می توان دریافت که مردم محلی چه سان به آب آن چشمه به دیده احترام می نگرستند. «کاردین» (Chardin) پیشتر سرچشمه این آب را هزاران مایل آنسوتر جایی در سرزمین «باختر» (Bactriana) دانسته بود (Voyage en Perse. Edition de.. P.390). این دیدگاه شگفت آور و باور نکردنی است. اما جلوتر خواهیم دید که چگونه گروتفتد بنیاد این اشتباه را دریافت.

با این همه پدر «آنجلو دلا بروسه» (Angelus dela Brosse) راهبی از فرقه «کارملی» (Carmelite) که یک میسیونر مسیحی بود و کتابی را به نام Gazophylaeium Linguae Persarum نوشت، سرچشمه «پرنده آب» را «لادان» (Lâdjân) میان شیراز و اصفهان دانست که گروتفتد می گوید همان «لائودیسیا» (Laodicea) در نوشته های پلینوس است. اما ویلامونت در دیدگاهی دیگر سرچشمه این آب را شهر پارسی «کورخ» (Cuerch) می پندارد که گروتفتد معنی آنرا «خونه گرگاب؟» (Khoneh-kérgab) دانسته و از روستای مرغاب ۹ مایل دور است. در اینجا گروتفتد باز هم تیزبینی خود را به کار انداخته تا گذری در یافتن سرچشمه «پرنده آب» داشته و سرانجام می نویسد:

«ما باید از پریشان نویسی و در هم آمیختن دو ساختمان گوناگون که هر دو نام مادر سلیمان را دارند، پرهیز کنیم. اشتباهی که کاردین مرتکب شد. بیشترین مسافرانی که از شیراز (Shirâz) دیدار کرده اند، از ساختمانی یاد کرده اند که به این نام خوانده شده و آنچه کاردین همراه با نقاشی های کاملش درباره آن گفت (Voyege en Perse, tom viii. P432) ساختمانی است در دشت Shubsâr که به سختی بیش از پنج

مایل از شیراز دور است. «کامپفر» (Kaempfer) سخن از جایی به نام «آبی مرغان» (Abi-murghân) می آورد. از چشمه هایی که دارد و ویرانه های یک ساختمان مرمری که آنرا پرستشگاه مادر سلیمان می نامد (Amaen. Exot. Fasc. II. Relat. vi P.359). آن ساختمان به راستی سه ایوان یافت شده در Shubsâr هستند که از همان سنگ مرمر ساخته شده و با همان شیوه آرایش سنگهای «چهل منار» (Chihel-Minar) پیراسته شده اند...»

گروتفند به ساختمانهایی دیگر در سرزمین ایران (Persia) اشاره می کند که نامهایی همانند دارند. یکی از آنها جایی به نام «تخت سلیمان» بر فراز جاده ای بلند از «کوکان» (Cocan) تا «کاشغر» (Cashgar) است که نزدیک به ۹ ساعت از «مرغلان» (Murghelan) دور است. افزون بر این رود «مرگوس» (Margus) از روزگار کهن میان سرزمین «مرگیانا» (Margiana) روان بوده و از کوههایی نزدیک «گور» (Gur) سرچشمه می گیرد که امروزه آنرا نیز مرغاب نامند.

باز هم تیز بینی این دانشمند آلمانی را در اینجا می بینیم. به باور گروتفند کاردین به احتمال بسیار، همین رود در سرزمین باستانی مرگیانا (مرو) را با رود «پرنده آب» در نزدیکی پاسارگاد اشتباه کرده و قبر مادر سلیمان را که جوزف باربارو دیده بود، با سه ایوانی که در Shubasâr بوده و دارای همان نام مادر سلیمان! یکی می پنداشت.

گشتاری در پاسارگاد

بخش سوم: لاسن و جستجوی پیام کوروش

نوشته: امیری پریان

www.oldiranian.blogspot.com

دی ماه ۱۳۸۷

از دهه دوم سده نوزدهم که ندهایی در اروپا درباره رازهای پنهان شرق کهن شنیده می شد، نام سرزمین ایران (Persia) در کنار نام سرزمینهایی چون مصر (Egypt) زبازد اندیشمندان و کنجکاوان بود. در میان برخی از آنها سخن از رازگشایی نوشته هایی مرموز بود که مسافران هنگام دیدار از چهل منار، دشت مرغاب و بیستون رونویسی کرده با خود به اروپا آورده بودند. نویسه های این نوشته ها چون مانند پیکانهایی کوچک به نظر می رسیدند، به نویسه های «سریکانی» (arrow-headed) یا «میخی» (Cuneiform) نامدار شده بودند.

برخی از آنها دارای نویسه هایی ساده بوده اما برخی دیگر، سیمایی پیچیده و درهم داشت. شمار اندکی از نویسه های ساده که به دست دانشمندانی چون گروتفند آلمانی رازگشایی شده بودند، نشان می داد زبان سخنانی که با این گونه نویسه ها نوشته شده با زبان های پارسی، «زند» (اوستایی) و سانسکریت در پیوند است. برخی نیز با تیزبینی گمانه زنی کرده بودند که اگر راز نویسه های پیچیده و درهم گشوده شود، راه برای رازگشایی سرچشمه داستانهای عهد عتیق گشوده خواهد شد.

ساده ترین و کوتاهترین آنها همانی بود که گروتفند بر روی آن پژوهش می کرد. رونوشتی که پیشتر «سرگور اوزلی» (Sir Gure Ousely) از دشت مرغاب برداشته بود. گروتفند در تلاش خود توانست نام کوروش را در آن نوشته یافته و پس از اینکه به «یادداشتهای جیمز موریه» انگلیسی (Morier) دست یافت، رونوشتی دیگر از همین سنگنبشته را آنجا دید. او با بررسی این یادداشتهای، نقشه ها و گرافهایی که موریه آورده بود، ساختمان سنگی چهارگوش در دشت مرغاب را همان آرامگاه کوروش بزرگ و این دشت را همان «پاسارگاد» کهن (Pasargadae) دانست.

در همان سالهایی که این دانشمند آلمانی با بررسی یادداشتهای، نقشه ها و گراف های نویسنده رمان نامدار و دلکش «حاجی بابا» (Hajji Baba)، درباره دشت مرغاب پژوهش می کرد، کنجکاو دیگری در خود ویرانه های این دشت می چرخید و به ساختمان سنگی چهارگوش و دیگر ویرانه های نزدیک آن خیره شده بود. او کسی جز «سر رابرت کر پورتر» (Sir Robert Ker Porter) هنرمند، نقاش و دیپلمات انگلیسی نبود که پس از بازدید و بررسی ساختمان این ساختمان سنگی و سنجش آن با نوشته های کلاسیک که درباره آرامگاه کوروش بزرگ آورده بودند، چنین نوشت:

«اندازه کوچک راهرو و در که مردی بلند قد نمی تواند بی آنکه دولا شود به درون آن برود، همچنان هستند که در نوشته ها آورده شده و جایگاه سوراخها در کف اتاق و انتهای بالای آن، درست در همان جایگاه ها و فاصله هایی هستند که چفت و بست های آهنین را برای نگهداری یک تابوت زرین می توان جا سازی نمود. تابوت زرین در یک تابوت سنگی مانند آنهایی که در نقش رستم (Nakshi Rustom) هستند، جای داده شده و بی گمان آن تابوتهای سنگی که هنوز بر جای مانده اند [در آرامگاههای نقش رستم]، دیگر انگیزه ای را به دزدان برای تاراج آرامگاه نمی دادند» (سفرها، Vol,I 503)

پورتر در بازدید خود از ساختمان سنگی چهارگوش به جستجوی نوشته ای که در کتابهای کلاسیک آورده شده پرداخته و تلاش کرد تا نشانی از نویسه های میخی را بر سنگها و دیواره آرامگاه پیدا کند، حتی بر خلاف موریه، توانست به درون آرامگاه رفته و دیواره های درون آرامگاه را بررسی کرده اما تلاشش بیهوده بود. هیچ نشانی به جز نوشته ای تازی درون آرامگاه دیده نمی شد. با این همه پورتر که از نیافتن نوشته اندوهگین بود، باور داشت که این ساختمان همان آرامگاه کوروش است چرا که همسانی شگفت انگیزی با نوشته های کلاسیک در آن دیده می شد. پورتر در جستجوی خود میان ویرانه های نزدیک این ساختمان، نوشته هایی میخی را دید و درباره آنها نوشت:

«آنجا نوشته ای میخی با نویسه های سر پیکانی است که این نوشته بر دیوارها و ستونهای این جایگاه دیده شده و همه آنها درست مانند هم ویکسان با یکدیگر هستند...»

سالها پس از آن آشکار شد که پورتر در نگاه به نوشته های میخی دشت مرغاب، آن دقت بایسته را نداشت. او می پنداشت که همه سنگنبشته های دشت مرغاب درست مانند هم تکرار شده اما در بررسی های بیشتر آشکار شد آنها تفاوتی ریز با هم دارند. افزون بر این سنگنبشته هایی دیگر نیز در دشت مرغاب دیده می شوند. نوشته کوتاهی که پورتر از آن سخن گفت، همانی بود که گروتفند پیش از انتشار «مسافرتهای پورتر...» (Porters Travels...) در سال ۱۸۲۱، روی آن پژوهش کرده آنرا چنین بر گردان نموده بود:

Dominus Cyrus Rex Orbis Rector

« سرور، کوروش، پادشاه، فرمانروای جهان »

چندی پس از آن، آشکار شد که تنها دو واژه «کوروش» و «پادشاه» درست خوانده شده و برگردان واژه های دیگر اشتباه است. چرا که «لاسن» (Lassen) و دیگر پژوهشگران دریافتند دبیره میخی به کار رفته برای این سنگنبشته «آوایی» (هجایی) است نه «الفبایی» و حتی لاسن فراتر رفته دریافت نویسه های آوایی، بسته به جایگاه خود در واژه ها می توانند دارای آوای «صامت» باشند، آنها سپس این سنگنبشته را چنین آوانگاری و برگردان کردند:

Adam Qurus Ksajathija Hakamanasija

Ego Cyrus Rex Achaemenius

من کوروش شاه هخامنشی

لاسن با این برگردان تلاش کرد تا معنی نام کوروش (Qurus) را دریابد، او گفت که میان این واژه که نامی در میان ایرانیان بود و نام Kuru ی هندی همانندی هایی دیده می شود. از پژوهش درباره نام کوروش و این سنگنبشته دشت مرغاب بود که او دوباره به همان پرسش دیرین درباره شناسایی ساختمان سنگی چهارگوش بازگشت. آیا دشت مرغاب (Murghâb) همان پاسارگاد باستانی (Pasargadae) نیست؟

گمان می رود لاسن به اشتباه می پنداشت که این سنگنبشته بر خود ساختمان سنگی و نه در ویرانه های نزدیک آن تراشیده شده و به درست بودن نوشته های کلاسیک درباره بودن سنگنبشته ای در آرامگاه کوروش باور داشت. اما همین گمانه زنی احتمالی، او را به مسیری اشتباه انداخت. چرا که او از تراشیده شدن سنگنبشته ای چنین کوتاه، ساده و بی پیرایه درباره کوروش بزرگ سخت به شگفتی افتاد. آیا می شد برای کوروش شاهی با آن کردارهای بزرگ، تنها برنام ساده «شاه هخامنشی» بکار رفته باشد، درحالیکه شاهان دیگر پارس چون داریوش و فرزندانش که هیچگاه به جایگاه و

نامداری او نرسیدند، خود را «شاه بزرگ» و «شاه شاهان» می خواندند؟ آیا به کار بردن این برنامه‌های با شکوه برای آن نبود که شاهان دیگر، می خواستند در نامداری خود را به پای کوروش برسانند؟

شاید روح بزرگ و پرآوازه یک انسان، چنان بود که دیگر نیازی به خودنمایی و به کار بردن آن برنامه‌های شکوهمند برایش، دیده نمی شد. نویسندگان کلاسیک «آریانوس» (Anab. Vi. 29) و «استرابون» (xv. 3) نوشته آرامگاه را هرچند با الگو و ادبیات یونانی، چنین آورده بودند:

Ω ΑΝΘΡΩΠΕ ΕΓΩ ΚΥΡΟΣ ΕΙΜΙ Ο ΚΑΜΒΥΣΟΥ Ο ΤΗΝ ΑΡΧΗΝ
ΚΑΤΑΣΤΗΣΑΜΕΝΟΣ, ΝΟΣ, ΚΑΙ ΤΗΣ ΑΣΙΑΣ ΒΑΣΙΛΕΥΣΑΣ, ΜΗ ΟΥΝ
ΦΘΟΝΕΙ ΜΟΙ ΤΟΥ ΜΝΗΜΑΤΟΣ

«ای مرد! منم کوروش پسر کمبوجیه، که امپراتوری پارس را برپا ساختم و فرمانروای آسیا بودم. به این آرامگاه رشک مبر»

حتی این نوشته نیز با آنکه بزرگی و گستردگی فرمانروایی یک شاه را بر آسیا نشان می دهد، اما هیچ کدام از برنامه‌های دیگر شاهان پارس را ندارد. تنها در یک جا آنهم در نوشته ای کوتاه و شش بخشی برنام «شاه شاهان» به چشم می خورد که آنهم باور نکردنی است که کوروش بزرگ تنها به این برنام بسنده کرده باشد:

Ενθαδ ἐγώ χειμαι Κυρος βασιλεύς βασιλήων

اینجا من آرمیده ام، کوروش شاه شاهان

لاسن از این کند و کاوها سرانجام باور نمی کند که این نوشته از آن کوروش بزرگ بوده باشد. پس ساختمان سنگی چهارگوش در دشت مرغاب آن آرامگاه کوروش بزرگ نبوده این دشت نیز، همان پاسارگاد نیست. اما از آنجا که در نوشته های کلاسیک (بویژه در کتاب آناباسیس کزنفون Xenophon)، ماجرای کوروش کوچک برادر اردشیر دوم هخامنشی و مردانگی و دلاوری های او آورده شده و اینکه او نیز ادعای پادشاهی بر پارس را داشت، لاسن گمان کرد که ساختمان سنگی دشت مرغاب از آن کوروش کوچک و ویرانه های نزدیک به آن بدست «پری شیاتی» (Parysatis) مادر او ساخته شده است. دیدگاهی که «وسترگارد» (Westergard) که خود دشت مرغاب را دیده بود، دربرابر آن ایستاد و سخت پافشاری کرد که ساختمان دشت مرغاب همان آرامگاه کوروش بزرگ است، گرچه او هم سرانجام این دیدگاه را پذیرفت که سازه های نزدیک به آن، در زمانی پس از کوروش بزرگ ساخته شده اند.

گشتاری در پاسارگاد

بخش چهارم: کرپورتر مرد نگاره ها

نوشته: امیری پریان

www.oldiranian.blogspot.com

بهمن ماه ۱۳۸۷

خانواده هنرمند-سن پترزبورگ و تالار نیروی دریایی- رابرت کرپورتر در کنار سرجان مور- ازدواج با شاهزاده- اولنین کارگردان ایران شناسان- شیفته ایران باستان- کنجکاوان پیشین- اولنین و گروتفند- پیشنهاد شگفت انگیز- آغاز سفر کرپورتر- عباس میرزا و فتحعلی شاه- اصفهان و هنر زیبای ایرانی- به سوی پارس- کرپورتر در دشت مرغاب- آرامگاه کوروش بزرگ و مرد بالدار- نقش رستم- تخت جمشید بهشت پیکره ها- بیستون و کوه زیبا- تاق بستان- نشان شیر و خورشید- بازگشت- نگاره ها و یادداشتهای- زندگی کرپورتر تا مرگ- آغاز باستان شناسی نوین

اگر «گروتفند» راز ساختمان سنگی دشت مرغاب را گشود، «رابرت کرپورتر» آن ساختمان و دشت را به جهانیان نمایش داد. کار کرپورتر در نشان دادن سازه های ایران کهن چنان شگفت انگیز بود که گزاره نیست او را هم تراز کسانی چون «سرهنری راولینسن» در خوانش نوشته های میخی بیستون و پرده برداشتن از زبانهای باستانی خاور نزدیک بدانیم. نگاره ها، طرحها و نقشه هایی که او در دهه دوم سده نوزدهم میلادی از ایران، طبیعت، مردم، یادمانهای کهن و سنگنبشته ها کشید، چشم اندازی روشن از این سرزمین و تاریخ کهن آن را فراروی جهانیان گذاشت. کرپورتر از نخستین بزرگان ایران شناسی بود و ایران شناسی، نیای دانش شناخت خاور نزدیک باستان.

با پخش یادداشتهای و نمایش نقاشی هایی که کرپورتر از ایران کشید، این سرزمین دیگر کشوری دورافتاده و پرت نبود. از این پس آنچه که جهان غرب در کتابهای کلاسیک یونانی و رومی و گاهی در عهد عتیق و نوین جستجو می کرد، در این نوشته ها و نگاره های کرپورتر می یافت. کار ارزشمند و برجسته کرپورتر از آنجا بود که نقاشی هایش با هدف گردآوردن مجموعه ای از نگاره های یادمانهای کهن و همچنین بررسی و پژوهش شرق شناسان درباره آنها بود. پس این نگاره ها نخستین دستاورد دانشی درباره شرق کهن به ویژه آغاز پژوهشهای ایران باستان در دانشگاههای اروپا بود. زیرا آنها چنان هنرمندانه، دقیق و زیبا کشیده شده بودند که ریزترین بخشها و سنگها چه سالم و چه آسیب دیده را از یادمانهای هخامنشی، ساسانی، میان رودان و همچنین نوشته های میخی و پارسی میانه را نمایش می دادند. این نگاره ها در روزگاری که هنوز دوربین های عکاسی نبود، چگونگی یادمانهای کهن و میزان و میزان آسیب دیدگی آنها را در آغاز سده نوزدهم نمایان می سازد. یادمانهایی که تا زمان کنونی برخی از آنها بسیار بیشتر آسیب دیده یا حتی از میان رفته اند.

شایسته است دانش کنونی ایران شناسی، باستان شناسی و زبانهای باستانی سپاسگذار چنین مردی باشد. مردی که رئیس «آکادمی هنرهای فاخر» در سن پترزبورگ او را سخت شیفته ایران باستان ساخته از او قول گرفته بود نگاره هایی دقیق از یادمانهای آن کشیده برایش بیاورد. پس ببینیم رابرت کرپورتر و آن کسی که او را به سوی ایران فرستاد که بودند، او چگونه به ایران آمد، چه کار کرد و ماجرایش چه بود. سپس نوشته ها و نگاره هایش را در دشت مرغاب پیگیری می کنیم.

«سر رابرت کرپورتر» (Sir Robert Ker Porter) در سال ۱۷۷۷ در خانواده ای هنرپرور در شهر «درهام» (Durham) در انگلستان چشم به جهان گشود. او برادر رمان نویسان نامدار «آنا ماریا پورتر» (Anna Maria Porter)

1780-1832 و «جین پورتر» (Jane Porter 1776-1850) بود. از همان روزگار کودکی کرپورتر شیفته هنر شد چنانچه مادرش در سال ۱۷۹۰ او را به لندن برد تا در «آکادمی شاهی» (Royal Academy) زیر نظر «بنجامین وست» (Benjamin West) هنر نقاشی بیاموزد. هوش، توانایی و پیشرفت او چنان بود که در همان سالها، نگاره های زیبایی درباره دین مانند موعظه «سن جان» (St. John) (به سفارش کالج سن جان کمبریج) کشید. سپس به موضوعات جنگی روی آورد و نگاره هایی از میدان جنگ پدیدار ساخت. نگاره او به نام «توفان سرینگ پاتام» (The storming of Seringpatam) که در سال ۱۸۰۰ کشیده شد، کاری بزرگ و برجسته بود و او را به نام یک هنرمند نقاش زبانزد دیگر هنرمندان ساخت.

پس آوازه او به گوش روسها رسید. او را به سن پترزبورگ فراخواندند و در سال ۱۸۰۴ از سوی «تزار الکساندر یکم» (Tsar Alexander I) برای کشیدن نگاره های «پتر یکم» (Peter the great) در «تالار نیروی دریایی» این شهر (Admiralty Hall) گماشته شد. رفتن به روسیه دگرگونی بسیار ژرف در زندگی کرپورتر گذاشت. در سال ۱۸۰۶ هنگامیکه در این تالار نگاره می کشید، شاهزاده ای روسی به نام «مری ون شرباتوف» (Mary von Scherbatoff) را دید و شیفته او شد. با این همه، پس از پیمان اکتبر ۱۸۰۷ در تیلسیت (Tilsit) که میان روسیه و فرانسه بسته شد، او ناچار شد از آن کشور بیرون رود. زیرا برپایه این پیمان روسیه با ناپلئون بناپارت دشمن آنروز انگلستان آشتی کرده بود.



سر رابرت کرپورتر

کرپورتر از روسیه به آلمان و سپس به انگلستان بازگشت. در آنجا او به گروه نظامی «سرجان مور» (Sir John Moor) پیوست و با بکارگیری هنر نقاشی خود، نقشه ها و استراتژی های جنگی او را پی ریزی کرد. همراه این گروه به اسپانیا رفت و تا هنگام مرگ مور در کنارش بود. در همین سالها کرپورتر «نامه ها از پوتگالاند و اسپانیا، هنگام پیشروی سربازان در فرماندهی سرجان مور» (Letters from Pootugaland Spain, written during the march of the troops under Sir John Moor) را به چاپ رساند که در آنها نگاره های زیبایی از صحنه های نبرد سربازان، آتش و دود به چشم می خورد. او سپس در همان هنگام، دیگر یادداشتهايش بنام «طرحهای مسافرت ها در روسیه و سوئد در سالهای ۱۸۰۵ تا ۱۸۰۹» (Travelling sketches in Russia and Sweden during the years 1805-1808) را نوشت. به زودی تزار از او خواست که به روسیه رفته و در سال ۱۸۱۱ به سن پترزبورگ بازگشت و آنجا با مری شرباتوف ازدواج کرد.

این ازدواج سرنوشتی دیگر را برای کرپورتر پی ریزی کرد. چرا که مری شرباتوف شاهزاده روسی دختر عمومی «الکسی نیکولاویچ اولنین» (Alexei Nikolaevic Olenin 1764-1843) یکی از سرشناسان نامدار روسی بود که سال ۱۸۱۱ رئیس کتابخانه عمومی سن پترزبورگ و از سال ۱۸۱۷ ریاست آکادمی «هنرهای فاخر» (Fine Arts) را داشت. اولنین خود پژوهشگر زبانهای باستانی، تاریخ، هنر، باستان شناسی و یک نقاش و پیکره تراش بود. او را نیای رشته

فرهنگ و زبانهای باستانی در دانشگاههای روسیه می شناسند و نخستین گروه باستان شناسی روسی بدست او سازماندهی شد.

از هنگامیکه نگاه ها به یادمانهای باستانی ایران با یادداشتهای مسافرانی چون «جان چاردین» (Jan Chardin)، «لی بروین» (Corneille Le Bruyn)، «نیبور» (Carsten Niebuhr) و «موریه» (James Morier) برانگیخته شد، اولین به ارزش نگاره هایی که برخی از آنها از سازه های ایران کهن کشیده و با خود به اروپا آورده بودند، پی برده بود. اما از یک چیز بسیار گله می کرد. آن نگاره ها بسیار خام و ناپخته کشیده شده و آگاهی شایسته ای از یادمانها نمی دادند. زیرا کنجکاوان پیشین در نقاشی چیره دست نبوده گذشته از این، آنها برای کارها و ماموریت های دیگر به ایران رفته و زمان بسیار اندک را به دیدار از یادمانها پرداخته بودند. با این همه، بررسی همین چند نگاره اولین را آگاه ساخت که شرق به ویژه سرزمین ایران گنجهایی بسیار را درخود دارد.

آرزوی او این بود که بتواند یادمانهای ایران را از نزدیک دیده آنها را بیشتر بررسی کند. اما سفر به ایران برایش سخت بود. چرا که روسیه درگیر نبرد با ایران شده بود. او تلاش کرد خود را با همان نقاشی ها سرگرم ساخته نگاره هایی از یک یادمان را که در بایگانش بود، در کنار هم گذاشته بتواند سیمای حقیقی آنها را برای خود بازسازی کند. شگفت آور است اولین همان کسی است که هنگامیکه سرپرستی کتابخانه عمومی سن پترزبورگ را داشت، رونوشتی از سنگنبشته ای را که پیشتر «سرگور اوزلی» (Sir Gure Ousely) از دشت مرغاب آورده بود، برای گروتفند فرستاد و از او خواست این نوشته را بررسی و رازگشایی کند. گروتفند آلمانی از خوانش همین رونوشت نام کوروش را دید و همین نسخه راهی بود که او آرامگاه کوروش بزرگ را شناسایی کند. پس اگر اولین را کارگردان داستان ایران شناسان بدانیم سخنی گزافه نگفته ایم!

نگاه به نگاره ها و بررسی آنها او را هرگز خوشنود نکرد. سرانجام به این ایده رسید که برای شناخت گنجهای باستانی ایران باید به این سرزمین مسافرت کرد و نگاره هایی دقیق از یادمانها کشیده آنها را دوباره بررسی کرد. اولین بهتر از شوهر خویشاوندش رابرت کرپورتر که جوانی ماجراجو و هنرمندی نقاش بود، کسی را سراغ نداشت! او کرپورتر را نزد خود فراخواند و او را برای سفر به ایران برانگیخت. نقاشی هایی را که داشت به او نشان داد و درخواست کرد با بررسی آنها دریابد کدامیک از آنها هنرمندانه تر و دقیق است. از میان آنها نگاره های پیکره سنگی پرسپولیس از همه گیرتر بود. زیرا چند نقاشی از یک موضوع دیده می شد که با یکدیگر تفاوتهایی داشته و کنجکاوان پیشین با ناپختگی و در زمانهای گوناگون کشیده بودند. سپس به او آموخت که یادمانها را چگونه باید بررسی کرد و به ویژه ارزش رونویسی دقیق از نوشته های باستانی را به او یادآور شد. اولین یادداشتهایی به کرپورتر داد که در آن روش بررسی یادمانها و رونوشت برداری از نوشته های کهن در آنها نوشته شده بود. سرانجام به کرپورتر پیشنهاد کرد به ایران سفر کرده و آن یادمانها را دوباره با دست هنرمند خود نقاشی کرده با خود بیاورد.

کرپورتر که شیفته ایران و تاریخ باستانی آن شده بود از این پیشنهاد شگفت زده گشت. با خوشنودی بسیار آنرا پذیرفت و آماده سفر به ایران شد. پیش از آماده شدن، خواندن کتابهای کلاسیک مانند تاریخ هرودوت، کتابهای کزنفون، استرابون و... را آغاز کرد. همچنین نسخه ای از پژوهشهای «دوساسی» و «گروتفند» را درباره سنگنبشته های باستانی و رازگشایی آنها خواند. پسان تر خود کرپورتر درباره اولین که او را شیفته ایران باستان کرده بود، چنین نوشت:

« [اولین] او را برآن داشت که خط به خط رونویسی کند، چه نوشته های سالم و چه نوشته های آسیب دیده، هرچه که می توانست ببیند نقاشی کرده یا رونویسی کند، نماها، سیمها و چهره های مردم، ویژگی و خط چهره ها و سبک جامه ها را با موشکافی و آوردن همه ریزه کاری ها و...»

یک روز پیش از آغاز سفر نامه ای از اولنن بدست پورتر رسید که در آن بازم آرزش نگاره ها یادآور شده و هدفهای این مسافرت چنین دسته بندی شده بود:

- ۱- نقاشی دقیق از یادمانهای پرسپولیس، نقش رستم، دشت مرغاب، نقش رجب و دیگر یادمانها
- ۲- رونویسی از سنگنبشته ها
- ۳- بررسی و پژوهش درباره اینکه کدامیک از نگاره هایی که کنجکاوان پیشین کشیده بودند، به حقیقت نزدیک تر است.

در نامه از کرپورتر درخواست شد تا جایی که توان دارد از هر چیزی که دید نقاشی کند، حتی از سنگهای شکسته و آسیب دیده! بویژه از او خواهش شد که سنگنبشته ها را جدی گرفته و هرچه دید چه میخی، چه پارسی میانه، چه زند، حتی پارسی کنونی و تازی را نسخه برداری کرده و به سادگی از آنها نگذرد. در پایان نامه اولنن برای کرپورتر آرزوی پیروزی و نقاشی دقیق از سازه های کهن را نموده است.

رابرت کرپورتر در ۶ آگوست ۱۸۱۷ سن پترزبورگ را به سوی «ادسا» (Odessa) در اکراین ترک کرد. از ادسا می خواست سوار کشتی شده به استانبول برود، اما آگاهی یافت که بیماری طاعون سراسر استانبول را گرفته است. پس برنامه اش را تغییر داد و از راه قفقاز، گرجستان و ارمنستان رهسپار ایران شد. چند سال پیش از آن نبردهای سنگین ایرانیان و روسها با پیمان نامه ننگین گلستان پایان یافته بود. کرپورتر از کوههای قفقاز گذشت و خود را به تبریز رساند. در تبریز با عباس میرزای قاجار دیدار کرد و هنگامیکه عباس میرزا می خواست به تهران بیاید، از او درخواست کرد که تا تهران همراهش باشد. ایرانیان همیشه و در سراسر تاریخ با هر حکومتی که داشتند، مردمانی میهمان نواز و با مرام بودند. عباس میرزا پیشنهادش را پذیرفت و هردو به سوی تهران به راه افتادند.

کرپورتر در راه خود هر چیزی را که می دید و می توانست، نقاشی می کرد. از آداب و رسوم ایرانیان، آداب پوشش و جامه های رنگارنگ آنان، کوهها، دشت ها و چشم انداز های گوناگون یا یادداشت برمی داشت یا نقاشی می کرد. تلاش او این بود که تنها درباره یادمانهای باستانی نقاشی یا یادداشت نداشته باشد، بلکه سرزمین ایران و مردمش را بیشتر شناخته یا سازه های باستانی دیگری را که هنوز هیچکس درباره آنها آگاهی نداشت پیدا کند.

در تهران کرپورتر نخست نقشه ای از ایران کشید و راهی را که می بایست می پیمود روی نقشه آشکار کرد. عباس میرزا که دیگر او را می شناخت، در یک دیدار شاهانه او را به فتحعلی شاه معرفی و درباره چیره دستی او در نقاشی با شاه سخن گفت. فتحعلی شاه که هنرهای او را دید از کرپورتر خواست تا یک نقاشی گرانبها از او داشته باشد. نگاره ای که کرپورتر از فتحعلی شاه کشید بهترین و زیباترین چهره ای است که شاه قاجار را در سیمای واقعی خود با تاج و گوهر و جامه های گرانبها نمایش داده و سیمای اندوهناک او را که به احتمال بسیار به خاطر شکست ارتش ایران از روسها بود، نمایان می سازد.



نگاره فتحعلی شاه که بدست کرپورتر کشیده شد

کرپورتر در تهران از تشریفات دربار و همچنین زندگی مردم تهران یادداشت برداشت. آنگاه رهسپار اصفهان شد و آنجا شیفته خیابان چهارباغ، میدان نقش جهان، زاینده رود و سازه های زیبای ایرانیان در روزگار صفویان گشت. پس از آن به سوی پارس در جنوب رفت.

در دشت مرغاب او ساختمان سنگی چهارگوش را بررسی کرد. بیرون و درون آنرا با موشکافی بسیار دید و از این بررسی و همسانی ساختمان سنگی با آنچه که در کتابهای کلاسیک درباره آرامگاه کوروش نوشته بودند، به این رسید که همچنانکه پیشتر گروفتند نیز در آلمان گفته بود، این ساختمان سنگی همان آرامگاه کوروش بزرگ است. پس برپایه نوشته های آریانوس و استرابون تلاش کرد ساختمان آرامگاه بویژه سقف آنرا آنچنانکه در روزگار هخامنشیان برپا بود در پندار خود بازسازی کرده نگاره ای به یاد ماندنی از آرامگاه را آنگونه که در روزگاران کهن بود، بکشد. نگاره ای که آرامگاه را سه بعدی نشان داده و آدمی با دیدن آن گمان می کند آنسوی ابرهای تاریخ را می نگرد. آشکار است که کرپورتر در جایی بسیار نزدیک به آرامگاه در سوی شمال غربی آن روبروی آن ایستاده و تابلوی نقاشی اش را روی پایه ای گذاشته هنگامیکه به این آرامگاه می نگریست در پندارش تلاش می کرد خطوط و زاویه های آنرا بازسازی کرده با قلم خود روی تابلو بکشد. او در نقاشی این آرامگاه تلاش کرد نگاره هایی که از کنجکاوان پیشین به همراه داشت بازبینی کرده و کاستی های آنها را اصلاح کند.

نگاره او از آرامگاه کوروش بزرگ بسیار هنرمندانه، زیبا و تخیلی بود. خط سنگهای پایه و اتاق به درستی نشان داده شده است. سقفی که آریانوس زمانی از گفته آریستوبولوس یاد کرده بود، در این نقاشی بسیار برجسته و دست نخورده و تناسب خط ها بسیار دقیق است. اما با این همه، در نقاشی او از آرامگاه، در ساختمان اندکی بزرگتر از آنچه که هست نشان داده شده است که به احتمال بسیار به دلیل زاویه دیدی بود که از جای ایستادنش داشت. صدو پنجاه سال پس از آن «دیوید استروناخ» اسکاتلندی (David Stronach) نشانه هایی از یک «خورشیدی» را بر پیشانی سقف آرامگاه یافت که نه کرپورتر و نه دیگر کنجکاوان پیش از آن آنرا ندیده و برای همین در نگاره کرپورتر این خورشیدی دیده نمی شود. ما آرزو می کنیم که بتوانیم درباره این خورشیدی و اندیشه های نمایش آن بر پیشانی آرامگاه که به گونه شگفت انگیزی مانند نمایش خورشیدی های هنر ساختمان سازی «گوتیک» در اروپای شمالی است، یک بررسی انجام دهیم (ا. پریان).



آرامگاه کوروش بزرگ نگاره پرداز: رابرت کرپورتر

کرپورتر در دشت مرغاب سازه های کهن را دید و درباره آنها با موشکافی نوشته تلاش کرد یادداشتهای موریه و اوزلی را آنجا بازبینی کند. برخی از سازه ها از آن زمان تاکنون بسیار آسیب دیده یا حتی از میان رفته اند. پس نوشته های او درباره بررسی آنها بسیار ارزشمند است. از میان این سازه ها، پیکره مرد بالدار او را سخت خیره کرد. کرپورتر در نگاه به این پیکره آن اندیشه هایی را دید که پیشتر در کتاب عهد عتیق درباره کوروش بزرگ دیده بود. آرایش جامه، تاج شاخ مانند با گوی های روی آن، کلاه پیکره و بالهای آن را با دقت بسیار نگریست و نوشت. پس به باور کرپورتر این پیکره و سازه های این دشت، پس از گشایش بابل و آزادی یهودیان برپا شده و همه این سازه ها از آن کوروش بزرگ است. کرپورتر دیگر شک نداشت آن دشتی که در آن ایستاده بود، جایی جز پاسارگاد باستانی نیست.

او چنان شیفته پیکره مرد بالدر شد که نگاره ای از آن کشید. نگاره ای که این پیکره را در همان دهه های نخست سده نوزدهم نمایش می داد. تنها بالها اندکی خمیده شده و چهره پیکره با تخیل او بازسازی شده است. این نگاره از آنجا بسیار ارزشمند است که سنگنبشته را فراز پیکره نمایش می دهد که شوربختانه در زمانی پیش از آغاز کاوشهای نوین از میان رفت. سنگنبشته ای سه زبانه که نویسه های آن در این نگاره با دقت بسیار کشیده شده است. ما می دانیم این نوشته درست مانند همان نوشته CMa که هم اکنون در در آن ویرانه ها دیده می شود، بوده است. پیام کوروش بزرگ که به سادگی و بی پیرایگی از ژرفای تاریخ این سرزمین چنین می گفت: من کوروش شاه هخامنشی.



مرد بالدار در دشت مرغاب که بالای سرش سنگنبشته سه زبانه دیده می شود



مرد بالدار در نمای کنونی

در جستاری دیگر نوشته های کرپورتر را درباره دشت مرغاب بیشتر خواهیم خواند. کرپورتر سپس از دشت مرغاب به نقش رستم رفت. آنجا آرامگاه شاهان بزرگ و پیکره های ساسانی را دید. او نگاره ای از سراسر کوه کشید که در آن چهار آرامگاه هخامنشی به همراه پیکره های ساسانی در آن به زیبایی نمایان است. سپس یکی از آرامگاهها را برگزیده اندازه های آن را درآورده طرحی بسیار زیبا از آن کشید. آنگاه به سراغ ساسانیان رفت. پیکره سوار بر اسب اردشیر پاپکان، پیکره شاه سوار بر اسب که امپراتور روم در برابر آن زانو زده و کرپورتر چهره اش را با سکه ای که از ساسانیان یافته بود، سنجیده شناسایی کرد، پیکره ای از نبرد ساسانیان با دشمنان این سرزمین، بهرام دوم با خانواده اش که کرپورتر درباره آن بسیار نوشت، پیکره نرسی که در آن روزگار تا نیمه در خاک بود و همچنین بهرام چهارم. همچنین دو سنگنبشته به زبان پارسی میانه بدست او رونویسی شد.

کرپورتر در ۲۳ ژوئن ۱۸۱۸ به پرسپولیس بهشت پیکره ها، سازه ها و سنگنبشته ها رسید. در آنجا از شادی در پوست خود نمی گنجید و سرتاسر وقت خود را به نوشتن و نقاشی کردن پرداخت. تا آنجاییکه توانست نقاشی و طرح از پیکره ها و سازه ها کشید و سنگنبشته ها را رونویسی کرد. به ویژه او سخت به پیکره های بالدار خیره شده همچنین هنر پیکره نگاری نبرد شیر و گاو را بررسی کرد. درستی و دقت آنچه که او از پرسپولیس گردآورد، پسان تر بدست باستان شناسان و پژوهشگران تایید شد. او سراسر تخت جمشید را پیمود. اندازه ها، درازا و پهنای کاخها، فاصله ستونها و بلندی آنها و سازه ها را درآورد و نقشه ای با جزئیاتی که در آن زمان دیده می شد، کشید. پس از پایان کار بر آن شد که دیگر به سوی جنوب نرفته و باز گردد. اما در بازگشت راهی دیدار از کوه زیبای بیستون و سنگنبشته نامدار آن شد.



طرح نبرد شیر و گاو کشیده شده بدست کرپورتر

در بیستون او نگاره ای از کوه کشید که در آن دیواره با شکوه فرهاد تراش و همچنین کاروانسرای روزگار صفویان را می توان دید. آنجا او کنجاو سنگنبشته بزرگ بیستون شد. سنگنبشته فراز دیواره ای بسیار بلند و خطرناک تراشیده شده بود. کرپورتر تا جایی که می توانست از دره پایین دیواره بالا رفت و در آنجا پیکره ها را نقاشی کرد. ما که بارها سنگنبشته بیستون را از نزدیک دیده ایم می توانیم گمان بریم که کرپورتر کجا ایستاده بود و نقاشی می کرد (ا. پریان). اما چون نوشته های میخی از جایی که ایستاده بود خوانا نبود، نتوانست آنها را رونویسی کند و این کار به کنجاوی دیگر به نام سرهنری راولینسن واگذار شد.

سپس تاق بستان در کرمانشاه را دید. از پیکره های آنجا نقاشی کرد و به نام نخستین کنجاو درباره آنها نوشت. خسرو سوار بر اسبی تنومند و سراسر زره پوش بود و دیواره ها پر از پیکره های شکار آنچنانکه در داستانهای زیبای ایرانی درباره آن سخن فراوان رفته است. بالای سوار زره پوش آیین با شکوه پیشکش نماد پادشاهی به شاه ساسانی دیده می شد. در تاقی دیگر دو شاه ساسانی ایستاده در کنار یکدیگر و کنار آنها نوشته ای به پارسی میانه دیده می شدند و در آنسوی دیگر شاهی دیگر نماد پادشاهی را می گرفت.



بخشی از شکار گراز بر دیواره تاق بزرگ در تاق بستان (نقاش: کرپورتر)

کرپورتر با همه شیفتگی که به پیکره ها و سازه های ایرانی داشت، اما همیشه از یک چیز گله مند بود. چرا این پیکره ها طبیعی نیست؟ چرا اندازه شاهان از کسان دیگر بزرگتر هستند. تناسب و جنبش و نیز توجه به اندام ها در پیکره ها دیده نمی شود. کرپورتر این پیکره ها را با پیکره های هنر یونانی و رومی که در آنها روح حرکت و احساسات در آنها دیده می شدند می سنجد و از اینکه پیکره های ایرانیان باستان خشک و خام تراشیده شده اند، ناخوشنود بود. آری! اگر کرپورتر خود مثلا به فرمان اردشیر پاپکان از او نگاره بر می داشت، می توانست او را چنانچه در میدان نبرد فرمان یورش به دشمنان را صادر می کرد و سوار بر اسبی تنومند بود که آن اسب پاهای جلویش را بلند کرده نمایش دهد. اما اشکال کار کرپورتر این بود که تنها به جنبه هنر و درست گرایی پیکره ها توجه می کرد نه به جنبه تاریخی و دگرگونی های هنری پیکره تراشی و او تا حدی حق داشت. زیرا هنوز هنرهای پیکره تراشی اکدی، مصری، هندی و... و اثر آن بر هنر ایرانیان باستان، در آن روزگار شناخته شده نبود.

پس از آن کرپورتر در سال ۱۸۱۹ به تهران بازگشت و به پاس نگاره بسیار زیبایی که از فتحعلی شاه کشیده بود، نشان رسمی شیر و خورشید را از او دریافت کرد. کرپورتر زمانی دیگر به بغداد رفت و در آنجا به گروه باستان شناسی «کلاودیوس جیمز ریچ» (Claudius James Rich) برخورد کرد. آنها شهرهای کهن بابل و نمرود را کاوش می کردند. او نگاره هایی از یافته های آنها کشید. سپس به استانبول رفته از آنجا به سن پترزبورگ بازگشت.

در مارس ۱۸۲۰ به سن پترزبورگ رسید. آنجا اولین از دیدن کرپورتر سخت شادمان شد. کرپورتر شش نگاره گرانبها را به تزار الکساندر یکم پیشکش کرد که پسان تر به «موزه آسیایی آکادمی دانش» داده شد. سپس از آنجا به لندن و پاریس شتافت تا نوشته ها و نگاره هایش را سر و سامان داده به چاپ رساند. آلبومی از زیباترین نقاشی هایش که بیشتر آنها از یادمانهای کهن ایران کشیده شده بود، گردآوری شده و برای اولین در سن پترزبورگ فرستاده شد. این آلبوم هم

اکنون در کتابخانه عمومی آن شهر نگهداری می شود. اولین سپاس خود را از دستاوردهای کرپورتر از سفر به ایران چنین گفت:

«کاری بسیار سخت، با شهامت و با احترامی بس فراوان و مسافرت به جنوب ایران تنها برای دانش و هنرهای فاخر با پیروزی کامل انجام شد ... اگر چه رونوشت های دقیق از نقاشی های شرقی و کندوکاوها هم همان بررسی را انجام می دهد اما نقاشی های اصل، همیشه نیروی دستهای آزاد هنرمند چیره دست را پاس خواهد داشت و آنها یادگاری هایی تقلید نشدنی هستند. پس مجموعه پیشکش شده کرپورتر به کتابخانه عمومی شاهی، ارزشی بی پایان و والا برای پژوهشگران، هنرمندان و دوستاران هنر خواهد داشت.»

اولین تلاش کرد به پاس کار ارزشمند کرپورتر نشان ویژه «سن ولادمیر» (St Vladimir) یا «سن آنا» (St. Anna) را با الماس های فراوان برای او بگیرد. با این همه تزار یک حلقه الماس با نشان امپراتور را به او پیشکش کرد. کرپورتر تلاش کرد کتاب یادداشتهایش به فرانسه نوشته و نسخه ای از آنرا به سن پترزبورگ فرستاد. در سال ۱۸۲۲ او دونگاره زیبا و گرانبها از جامه های گرانبهای ایرانی کشید و باز هم آنها را به روسیه فرستاد و در انگلستان شماری از عتیقه هایی که در سفرش پیدا کرده بود، به موزه های بریتانیا، اسکاتلند و ایرلند پیشکش کرد.

افزون بر نگاره هایی زیبا که او به روسیه فرستاد، دستاورد سفرش به شرق کتابی بود که دفتر یادداشتهایش را دربر می گیرد. «مسافرتها به گرجستان، ایران، ارمنستان، بابل باستانی و... در سالهای ۱۸۱۷، ۱۸۱۸، ۱۸۱۹ و ۱۸۲۰» (Travels in Georgia, Persia, Armenia, Ancient Babylonia. &c, &c, During the years 1917, 1818, 1819, 1820) در دو شماره سالهای ۱۸۲۱ و ۱۸۲۲ در لندن به چاپ رسید. این کتاب که یادداشتهای کرپورتر در مسافرتش بود، چشم اندازی روشن از ایران آنروز و زندگی ایرانیان را به همراه آنچه که او از یادمانهای باستانی دید، در برابر دیدگان می گذارد. همچنین ۹۰ نگاره، طرح، گراف و نقشه زیبا را که اصل آنها با رنگ روغن هندی کشیده شده بود، در آن دیده می شود. بخشی نیز از تاریخ ایران از روزگاران باستان تا زمان فتحعلی شاه نوشته شده است. با این همه نسخه مادر این یادداشتهای که هم اکنون در «کتابخانه بریتانیایی» نگهداری می شود، دارای بیش از ۲۰۰ نگاره، نقشه و گراف با اندازه های بسیار بزرگتر از نسخه به چاپ رسیده است. ارزش دیگر این یادداشتهای در آن است که نخستین نوشته ای است که با هدف بررسی یادمانهای ایران کهن آماده شده و بهتر بگوییم نخستین رساله باستان شناسی است. یادداشتهای مسافرن پیشین تنها دارای بخشی کوچک و گذرا از سازه های ایران باستان بوده بیشتر آنها دربرگیرنده موضوعات دیگر هستند.

کرپورتر در سال ۱۸۲۵ به نام کنسول بریتانیا به ونزوئلا رفت و ۱۵ سال آنجا ماند. در آنجا هم نقاشی کشید که نگاره انقلابی آمریکای لاتین «سیمون بولیوار» (Simon Bolivar) در میان آنهاست. در سال ۱۸۴۱ به انگلستان و چندی پس از آن برای دیدن دخترش به سن پترزبورگ بازگشت. پایان زندگی او روز ۴ می سال ۱۸۴۲ بود که در کنار آرامگاه همسرش که سال ۱۸۲۶ درگذشته بود، به خاک سپرده شد.

او در بسیاری از هنرها بویژه نقاشی و همچنین مستند و درست نویسی سرآمد روزگار خود بود. اما بیشترین نامداریش برای یادداشتهایی بود که از دشت مرغاب و تخت جمشید نوشته دهها نقاشی را از یادمانهای آن جایگاههای کشیده بود. پس به گفته «بارنت» (R. D. Barnett) او را باید یکی از «برجسته ترین پیشگامان باستان شناسی شرق» دانست. نقاشی های او بود که کنجکاوای دیگر هنرمندان و همچنین شرق شناسان را به ایران باستان سخت برانگیخت. پسان تر یک آکادمی فرانسوی گروهی باستان شناس را که در میان آنها «فلاندین» و «کست» (Architect P. Coste & E. Flanden) نیز بودند، برای بررسی یادمانهای باستانی ایران به این سرزمین فرستاد. گروهی که آنان نیز به پیروی از «سر رابرت کرپورتر» نگاره هایی زیبا از دشت مرغاب، پارسه و دیگر یادمانها کشیده یادمانهای کهن این سرزمین را

بررسی کردند. نگاه به نگاره های کریپوتر نشان می دهد که بسیاری از سازه های ایران کهن از آن روزگار تاکنون دچار آسیب دیدگی فراوان شده اند.

گشتاری در پاسارگاد

بخش پنجم: رابرت کرپورتر جوینده ای در دشت مرغاب

نوشته: امیری پریان

www.oldiranian.blogspot.com

بهمن ماه ۱۳۸۷

سر رابرت کرپورتر و دشت مرغاب- ساختمان سنگی چهارگوش- آرامگاه کوروش- اتاقی کوچک- سقفی شگفت انگیز- نویسه های میخی- سکوهای سنگی- چهارستون بزرگ- ستون استوانه ای- هرتسفلد و کاخ S - هشت پایه ستون سیاه- پیکره های شگفت انگیز- مرد بالدار- چهاربال بزرگ- سنگنبشته میخی- نگاره کرپورتر- کاخ R- تاج hmhm- فرشتگان- هنرهای نهفته- خاور نزدیک باستان

ایران از دهه دوم سده نوزدهم میلادی به جایگاهی ویژه در پژوهشهای باستان شناسی و زبانهای کهن دست یافت. بیشترین این پژوهشها از یادداشتها و نگاره های کسانی برگرفته شده بود که به این سرزمین مسافرت کرده و درباره سازه ها و سنگنبشته های باستانی آورده بودند. از میان آنها نوشته ها و نگاره های «سر رابرت کرپورتر» (Sir Robert Ker Porter) جایگاههای بس برجسته داشت. او دهها طرح، نگاره و نقشه از تخت جمشید و نقش رستم کشید، درباره آنها دقیق نوشت و پیش از آن، ساختمان سنگی چهارگوش دشت مرغاب و ویرانه های آن دشت را بررسی کرد. یادداشتهایی که کرپورتر از دشت مرغاب برداشت، نخستین گزارش علمی از کنجکاو بود که این دشت خاموش را با رازهای مهمی که در آن نهفته بود، به جهان باستان شناسی نمایان ساخت.

رابرت کرپورتر در سال ۱۸۱۸ در دشت مرغاب بود. او با کنجکاو بسیار ساختمان سنگی چهارگوش را بررسی کرد. حتی توانست به دور از چشم زنان درون آن را ببیند. تلاش او این بود که دریابد آیا این ساختمان همان آرامگاه کوروش بزرگ است که روزگاری یونانیان و رومیان درباره آن نوشته بودند. ساختمان دروازه ای کوچک و راهرویی باریک داشت، چنانچه برای رفتن به اتاق آن، به ناچار می بایست خم شد. درون ساختمان اتاقی کوچک بود که گودالها و فرورفتگی هایی در کف و سقف آن دیده می شد. کرپورتر در نگاه به درون اتاق، آشکارا آن را با نوشته های نویسندگان کلاسیک درباره آرامگاه کوروش همانند دید.

«اندازه کوچک در که مردی بلند قد نمی تواند بی آنکه خم شود درون آن رود، همانهایی هستند که در نوشته ها آورده شده و گودالها در کف و در انتهای بالای اتاق، درست در جایگاه و اندازه هایی برای جای دادن بست ها و چنگ های آهنین و نگهداشتن یک تابوت زرین هستند...»

فرورفتگی های راهرو چنان بود که کرپورتر گمان کرد در روزگاری دور، اتاق دری سنگی داشت که همیشه بسته بوده مگر در زمانهایی ویژه و اتاق به اندازه ای بود که بتوان تابوتی را در آن جای داد. همچنین جایی بسنده برای نگهداری یک تخت و چیزهای دیگر داشت. پس درون اتاق با آنچه که یونانیان و رومیان درباره آرامگاه کوروش نوشته بودند، همسان بود.

در بیرون ساختمان، کرپورتر به سقف شیبدار روی اتاق خیره شد. چیزی که در نوشته های کلاسیک درباره آرامگاه کوروش بزرگ دیده می شد، اشاره «آریانوس» (Arianus) به سقف آرامگاه از زبان «آریستوبولوس» (Aristobolus) از فرماندهان اسکندر مقدونی است. آشکار بود که آریستوبولوس نیز به سقف آرامگاه کوروش خیره شده و این سقف نیز،

در آن روزگار در برابر چشمانش شگفت انگیز می نمود. چنانچه پسان تر هنگامیکه او برای دیگران از آرامگاه کوروش سخن می گفت، یاد نمودن از این سقف را فراموش نمی کرد و گفته های او پس از چند نسل به آریانوس رسید.

امروزه نیز اگر به ساختمان سنگی دشت مرغاب بنگریم این سقف را با اینکه سده هاست آسیب دیده اما برجسته و گیرا می بینیم. این برجستگی چنان بود که حتی «جیمز موریه» انگلیسی (James Morier) چند سال پیش از کرپورتر، اشاره به این سقف آسیب دیده را فراموش نکرد. باید گفت که در بررسی سراسری ساختار این ساختمان، سه بخش برجسته و بزرگ را می توان دید: پایه، اتاق و سقف شیبدار. آشکار بود سر رابرت کرپورتر نیز هنگامیکه به این ساختمان می نگریست همان سقف آسیب دیده برایش گیرا بود، چنانچه نگاره ای که او از این ساختمان سنگی کشید، به شیوه هنرمندانه سقف این ساختمان را آن روزگاری که هنوز آسیب ندیده بود، به خوبی نشان می دهد. تا اینجا همه چیز برای اینکه این ساختمان همان آرامگاه کوروش بزرگ دانسته شود، آماده بود. تنها یک پرسش بی پاسخ مانده بود. ماجرای نوشته ای که نویسندگان کلاسیک از زبان مقدونی ها آورده و ادعا می شد بر پیکره آرامگاه کوروش نگاشته شده بود، چیست؟



نگاره رابرت کرپورتر از ساختمان سنگی دشت مرغاب. سقف شیب دار ساختمان در نگاره به خوبی بازسازی شده است. آنسوتر در سوی چپ، ویرانه های کاخ S نمایان است.



ساختمان سنگی دشت مرغاب در روزگار کنونی

کرپورتر تلاش کرد در بررسی ساختمان دشت مرغاب، نشانه هایی از نویسه های میخی پیدا کند. دیوارها، پایه، بیرون و درون ساختمان را جستجو کرد. اما هرچه تلاش کرد هیچ نویسه ای از روزگار کهن ندید. با این همه او پسان تر در یادداشت هایش نوشت که هرچند نوشته ای در این ساختمان یافت نشده اما دیگر ویژگی های گفته شده درباره آرامگاه کوروش با این ساختمان سراسر همخوان است. او در جستجوهای بیشتر خود در دشت مرغاب، نوشته ای میخی را برچند ستون سنگی در ویرانه های نزدیک به ساختمان دید که همگی یکسان و تکرار همدیگر بودند.

«سرگور اوزلی» (Sir Gore Ouseley) یکی از این نوشته ها را رونویسی کرده و این رونوشت را «اولنین» (Olenin) در سن پترزبورگ دریافت کرد. کرپورتر پیشتر این رونوشت را آنجا دیده بود. این نوشته از سوی اولنین برای «گروتفند» (Grotfend) در آلمان فرستاده فرستاده شده و گروتفند نام «کوروش» (KUSRUESH) را در آن خوانده بود. کرپورتر که پیشتر از دستاورد گروتفند آگاهی یافته بود، هنگامیکه به این نوشته در گوشه و کنار دشت مرغاب می نگریست، برایش هیچ شکی نماند که این ساختمان سنگی همان آرامگاهی است که نویسندگان کلاسیک درباره آن نوشته بودند و دشت مرغاب همان پاسارگاد باستانی (Pasargadae) است. پس به احتمال بسیار آریستوبولوس و دیگران همین نوشته های میخی تکراری را که در آن روزگار بر پیکره ساختمانهای باشکوه پاسارگاد دیده می شدند، به یاد سپرده و آنگاه که پسان تر درباره آرامگاه کوروش می گفتند، از روی حافظه و به اشتباه آنها را نوشته شده بر پیکره آرامگاه پنداشته بودند.



یکی از ستونهای سنگی که نوشته های میخی بر آن نمایان است

از آن پس کرپورتر هرچه بیشتر دشت مرغاب را کندوکاو می کرد، نشانه هایی می دید که او را بیشتر به سوی همان پاسارگاد باستانی راهنمایی می کرد. دشت مرغاب دویست مایل جنوب اصفهان (Isfahan) بود. به باور کرپورتر در این دشت چند ویرانه باستانی از نیایشگاه، آتشگاه و آرامگاه دیده می شد. در گوشه ای از این دشت کرپورتر سکویی از سنگ مرمر یافت که گستردگی آن به اندازه یکصد فوت مربع بود. چهار ستون سنگی چهارگوش در چهارسوی این سکو دیده می شدند. سوی شمال شرقی این ستونها دارای فرو رفتگی های کاو تراشیده بوده و در سوی مقابل، پشت آنها سنگنبشته ای تکرار شده در بخش بالای ستون ها دیده می شد. این سنگنبشته ها همانهایی بودند که بالاتر درباره آنها گفتیم. ما در جستاری دیگر این سنگنبشته ها را بررسی کرده نویسه های میخی پارسی باستان، ایلامی و اکدی را برگردان خواهیم کرد (ا. پریان).

درمیانه این سکو که مرزبندی آن را همین چهارستون چهارگوش نمایش می داد، ستونی بسیار بزرگ و بلند دیده می شد. این ستون استوانه ای را تا جایی که می توانستند یکدست و صیغلی ساخته و کرپورتر بلندی آن را بیش از پنجاه پا برآورد کرد. آشکار بود بخشی از این ستون در خاک و شن های پیرامون فرو رفته بود. او در نگاه خود این ستون بزرگ را سرهم بندی شده از چهار تکه ستون مرمرین دید که روی هم سوار شده بودند. بلندی پایین ترین استوانه نزدیک به نیمی از بلندی سراسر ستون را دربر گرفته بود. کرپورتر گمان کرد که روزگاری دور اینجا ساختمانی بزرگ برپا بود و تلاش کرد نشانه هایی از دیوارهای آن را پیدا کند. اما دیواری پیدا نبود. پس او پنداشت که روی سکو سازه ای روباز با ستونهای بلند مانند سازه های رومیان باستان برپا بود.

با این همه کرپورتر درباره آنچه که در آغاز سده نوزدهم در دشت مرغاب دیده می شدند، درست نوشته بود. این سکو همان یادمانی است که در نقشه ای که «ارنست هرتسفلد» آلمانی (Ernerst Hertzfeld) در سال ۱۹۱۰ کشید، کاخ S نامیده شده و پسان تر از سوی «علی سامی» باستان شناس ایرانی «کاخ بار» خوانده شد. در روزگاری که کرپورتر این سکو را دید و پیش از آغاز کاوشهای نوین، بخش هایی از این سکو و پایه ستونها زیر خاک بودند. درست نویسی کرپورتر و گزارش دقیق او از آنجاست که ستونهای چهارگوش را سه بخشی دانست. امروزه از آن ستونهای سنگی، سه ستون نیمه

ویران برجای مانده که شوربختانه تنها یکی از آنها دارای سنگنبشته میخی است. پس گزارش رابرت کرپورتر را باید گنجینه ای در شناخت بیشتر این یادمان باستانی و کمک به بازسازی نقشه آن دانست.

آنسوی این سکوی مرمرین کرپورتر پیکره ای را بر یک ستون سنگی دید که گمان می رفت در گوشه ای از سکویی چهارگوش مانند سکوی پیشین برپا بود. او این سکو را بزرگتر از سکوی پیشین پنداشت و مرزبندی آن را با نگاه به ویرانه هایی که در گوشه و کنار دیده می شدند، یکصد و پنجاه پا درازا و هشتاد و یک پا پهنا برآورد کرد. دو ردیف پایه ستون روی سکو دیده می شدند که هر ردیف چهار سنگ سیاه داشت. به نوشته کرپورتر این سنگها در سرزمین ایران (Persia) فراوان یافت می شد. درازا و پهنای این پایه ستونها از سه پا تا چهار پا بود. کرپورتر گمان کرد که پایه های بزرگ میانه سکو برای نگهداشتن ستونهایی بودند که ساختمانی بلند روی آنها سوار شده و پایه های کوچکتر که در پیرامون آنها بودند، پشتیبان پایه های بزرگ در نگهداری همان ساختمان بودند. همچنین یک پایه سنگی تراشیده از مرمر سفید دیده می شد که نزدیک به شش فوت مربع گستردگی داشت. به باور کرپورتر این پایه برای این کار گذاشته شده بود که تندیس یا پیکره ایزد پرستشگاه روی آن سوار شود. کرپورتر پنداشت که این ساختمان یک پرستشگاه باستانی بود.



ویرانه های کاخ S که بر ستون سنگی بلندتر (سوی راست) سنگنبشته میخی دیده می شود.

چند پا آنسوتر در یکسوی این سکو، سنگی یکپارچه بود که بلوکی مرمرین را با بلندی نزدیک به پانزده پا دربر داشت. روی این بلوک که چون ستون سنگی بود، پیکره ای شگفت انگیز دیده می شد. رابرت کرپورتر با موشکافی بسیار این پیکره را بررسی کرد و درباره آن نوشت. پیکره مردی را نشان می داد که جامه ای درست به اندازه تن داشت که از گردن تا مچ پایش را می پوشاند. دست راستش جلو آمده و تا نیمه از آرنج بلند شده و کف این دست تا جایی که دیده می شد باز شده بود. پیکره سرش با کلاهی درست مانند یک جمجمه که تا پشت گردن می رسید، پوشانده شده و تکه ای از موی سر در پشت گردن نمایان بود. گوش با دایره ای پوشانده شده و سه خط بر روی کلاه به سوی پایین و در پشت سر نمایان بود که گمان می رفت نوار باشد.

ریش پیکره کوتاه ولی انبوه و فرخورده و با نظمی بسیار آراسته شده بود. با این همه چهره او چنان آسیب دیدگی داشت که نمای کلی و خطهای پیرامون آن را به روشنی می شد دنبال کرد. از بخش خم شدگی آرنج تا زیر جامه نواری از گل رز دیده می شد که به شیوه بسیار زیبایی تراشیده شده و از هر گل یک چین به بیرون جامه بیرون زده و این چین ها سراسر لبه جامه را پوشانده بود. کرپورتر تراش این گلهای ریز را بسیار زیبا و هنرمندانه دید و آنرا ستود.

چهار بال بزرگ از شانه های پیکره بیرون زده که نوک دویال تا بالاتر از سر پیکره باز شده و دو بال دیگر به سوی پایین چنان گشوده شده که نوک آنها به نزدیکی کف زمین می رسید. کرپورتر هنرمند، هنر تراش پرهای بالها را بسیار

عالی دانست. از دیدگاه او تراش پره‌های این بالها والاترین هنری است که روی سنگ پرداخته شده و او تا آن زمان دیده بود. از تاج بالای سر پیکره دو شاخ بزرگ بیرون زده که ردیفی از دایره‌ها را نگهداشته و درون هر دایره، دایره‌های کوچکتر دیده می‌شد. سه دایره دیگر نیز بالای آنها بود. در دو سوی دایره‌ها، دوجانور کوچک مانند «مومیایی لک لک» دیده می‌شد که در بخش پایین تر از چهره خم شده بودند.

پیکره از سر تا پا نزدیک به هفت پا بلندی داشت. او بر یک پایه ستون که نزدیک به دو پا از زمین بلندتر بود ایستاده بالای سرش سنگنبشته‌ای بر یک بلوک مرمر با نویسه‌های «سریپیکانی» (Arrow-headed) دیده می‌شد. پشت ستونی که این پیکره بر آن بود، یک فرو رفتگی ژرف تراشیده شده که از بالا تا پایین ستون را دربر می‌گرفت و هدف از تراش آن آشکار نبود. کرپورتر گفت که این ستون در بخش‌های گوناگون بسیار آسیب دیده اما سویی که پیکره بر آن دیده می‌شد، نسبتاً خوب مانده بود.

هنر، هنر می‌آفریند. این پیکره چنان هنرمندانه بر ستون سنگی تراشیده شده بود که کرپورتر بر آن شد هنر خود را آزموده نگاره‌ای هنرمندانه از آن به یادگار گذارد. در نگاره‌ای که او کشید، بخش‌های آسیب دیده سوی شمال شرق به خوبی نمایان است. تاج و بالها به زیبایی کشیده شده و تا جایی که می‌توانست، چهره‌اش را بازسازی کرد. با این همه به نظر می‌رسد که بالهای بالایی، اندکی بیشتر از آنچه هستند خمیده شده‌اند. همچنین از نگاره او می‌توان دریافت که او دوجانوری را که در دو سوی تاج دیده است، نتوانست به خوبی بازشناسی کرده و نگاره‌ای مبهم از آنها کشید. با این همه آنچه که او کشید، بسیار زیبا و به یادماندنی بود. چرا که بخش‌های آسیب دیده ستون سنگی و وضعیت آن در دهه‌های آغازین سده نوزدهم، به خوبی در آن نمایان است. آنچه که ارزش این نگاره را دوجانوران می‌سازد، نمایان بودن سیمای سنگنبشته‌ای است که فراز مرد بالدار بوده و هم اکنون از میان رفته است. کرپورتر نویسه‌های میخی این سنگنبشته را به نیکی نقاشی کرد. چنانچه نسخه پارسی باستان آن را به آسانی می‌توانیم کندوکاو کنیم. نویسه‌های ایلامی و اکدی نیز در یک خط بوده و به خوبی نمایان هستند. این سنگنبشته همان است که متن آن در ویرانه‌های دشت مرغاب تکرار شده و حضور مردی بزرگ را با پیامی ساده و بی‌پیرایه چنین می‌گوید: من، کوروش، شاه، هخامنشی.



نگاره پیکره مرد بالدار از رابرت کرپورتر

این سکو و ویرانه هایی که کرپورتر درباره آنها نوشت و پیکره مرد بالدار، بازمانده ای از سازه ای با شکوه بود که پسان تر «دروازه مردمان» (The gate of nations) در پارسه از آن الگو برداری شد. در بررسی هایی که علی سامی و دیوید استروناخ و دیگران در کاوشهای نوین از آن داشتند، آشکار شد که هشت ستون بزرگ نزدیک به ۱۶ متر بلندی داشته و در دو ردیف چهار ستونی، در راستای شمال غربی به جنوب شرقی برپا بوده و درست در راستای آنها در سوی شمال غربی و جنوب شرقی، دو دروازه بزرگ ساخته شده بود. بر پایه گفته ارنست هرتسفلد این دو دروازه با دو جفت پیکره گاو بالدار درست مانند آنچه که در دروازه نامدار تخت جمشید دیده می شوند، آراسته بودند. چرا که او ادعا کرد که تکه هایی از آن پیکره ها را در این ویرانه دیده بود. هرتسفلد در نقشه خود این کاخ را R نامید. دو دروازه کوچکتر نیز در سوی شمال شرق و جنوب شرق بوده که اکنون تنها یکی از ستونهای سنگی دروازه شمال غربی بر جای مانده و پیکره مرد بالدار بر آن دیده می شود.

ما به کرپورتر حق می دهیم که دو جانوری را که در دو سوی تاج مرد بالدار دیده می شد به اشتباه شناسایی کرده باشد، چرا که در آن روزگار هنوز هنرهای پیکره تراشی و الگوهای خاور نزدیک کهن شناخته شده نبود. امروزه درباره این تاج بسیار می دانیم. دو جانوری که کرپورتر دید نه «مومیایی لک لک» بلکه دو مار هستند که بر سر آنها دایره ای دیده می شود. هنر نمایش این تاج، سراسر مصری است. این تاج بر گرفته از الگوی تاج مصریان hmhm بوده که از زمان «پادشاهی نوین» در مصر پراکنده شده بود. دو ماری هم که در دو سوی تاج هستند همان مارهای «ایارت» (Iaret) نماد ایزد بانوان «وجت» (wadjet) و «نخبت» (Nekhbet) نگهبانان مصر پایین و مصر بالا بوده و دایره های بالای سرشان نمادی از «دایره خورشید» است. درباره خود این پیکره، هنر نمایش و الگوهای آن، آرزو می کنیم که جستاری را داشته باشیم.

آنچه که رابرت کرپورتر را واداشت تا نگاره ای از این پیکره بکشد، تنها هنر سنگ تراشی آن نبود. بلکه نگاه به این پیکره، بالهای چهارگانه و جامه بلند و آراسته شده، او را به سوی این کنجکاو کشاند که بدانند اندیشه و پیامی که در نمایش این پیکره نهفته بود، چیست؟ به باور کرپورتر شاخهای بلند روی سر می توانست گونه ای از نیروی پادشاهی شرق بوده، شکلهای روی آن یک روح بلند و ماورایی را نمایان کند. شاید این پیکره نماد یک پادشاهی فراگیر و خردمندانه در کشوری با مردمان گوناگون بوده باشد. کرپورتر که ساختمان سنگی چهار گوش را دیده و آن را همان آرامگاه کوروش بزرگ دانسته بود، در بررسی این پیکره بالدار به یاد نوشته های عهد عتیق درباره این پادشاه پارسی افتاد.

«هیچ چیزی نیست که تاکنون دیده یا خوانده باشیم و به این پیکره بسیار همانند باشد مگر نگهبانان پشتیبان که بنام «فرشتگان» در کتاب مقدس آورده شده اند و اگر بخواهیم این ساختمان ها را به کوروش نسبت دهیم، می توان دریافت که او نمونه ای از مدل آسمانی خود را یا در گنج های تاراج شده معبد بیت المقدس یافته که او در میان گنجینه های بابل دیده بود یا از پیشگویی های پیامبران یهود که درباره پیدایش او سخن گفته بودند و همچنین آنچه که دانیال پیامبر درباره آن به کوروش می گفت و منسوب می کرد، برگرفته باشد»

کرپورتر تلاش کرد با کندوکاو در نوشته های عهد عتیق و پیامبرانی که در روزگار پیش از کوروش یا همزمان با او می زیستند، اندیشه نمایش این پیکره را در یابد. پیش از آن او از کتابهای کلاسیک می دانست که کوروش زمانی شهر بزرگ بابل را گشوده و از کتاب عهد عتیق می دانست که او یهودیان را از بند بابلیان آزاد ساخته بود. پس تراش این پیکره می بایست پس از این رویدادها انجام شده باشد. او در یاداشتهای خود تلاش کرد فرشتگان بالدار را که در عهد عتیق درباره آنها گفته شده بودند با این پیکره سنجیده اندیشه تراشیدن آن پیکره را با فرشتگان در ارتباط ببیند.

« و او دو فرشته از درخت زیتون ساخت که هر کدام ده دراع بلند بودند، یک بال آنها پنج ذرع و بال دیگرشان پنج ذرع. از نوک یک بال گشوده تا نوک بال دیگر گشوده ده ذرع بوده و فرشته دیگر ده ذرع بود. پس او مانند

دیگری بود و او دو فرشته را درون خانه خود نشانده و فرشتگان بالهای خود را گشودند، چنانچه بال یک فرشته به دیوار و بال فرشته دیگر می رسید.» (پادشاهان ۲۷۰-۲۳)

« بالهای این فرشتگان دوازده ذرع گشوده شدند و آنها بر پاهایشان ایستادند و چهره آنها به سوی درون است» (رویدادها ۱۳،۳)

کرپورتر با کندوکاو میان نوشته های عهد عتیق، فرشتگان را دو گانه (جفت) دید که بالهایشان گشوده شده چون نگهبانان در دو سوی دروازه ها یا در دو سوی تخت پادشاهی ایستاده و چهره آنها رو به روی یکدیگر، به سوی تخت یا کاخ می نگرند. برخی از آنها بیش از دو بال بزرگ داشته و سیمایی شگفت انگیز داشتند. کرپورتر پنداشت که پیکره مرد بالدار که بر ستون سنگی یک دروازه تراشیده شده و ستون روبروی آن هم حتما پیکره مرد بالدار دیگری داشته که از میان رفته است، پس از ارتباط ایرانیان و یهودیان و با تاثیرپذیری از آموزه های آنان درباره فرشتگان، الگو برداری و تراشیده شده است.

اما کرپورتر زمانی این پیکره را دید که دانش باستانشناسی تمدن های کهن آشور، اورارتو، بابل، سوریه، هتیت ها، میتانی ها، مصریان باستان در آغاز راه خود بوده هنوز بررسی اسطوره شناسی، اندیشه ها و نماد شناسی اینگونه پیکره ها، در میان نبود. آنچنانکه بالاتر گفتیم کرپورتر درباره سرچشمه مصری نمایش تاج مرد بالدار نیز هیچ نمی دانست. درباره نمایش بالها نیز چنین بود. ریشه های پیدایش پیکره های بالدار بویژه پیکره های دو گانه، به زمانی بسیار دیرین از عهد عتیق می رسید. در تمدن مصر باستان نگاره های پرندگان را در دو سوی تخت فرعون می بینیم که بالهایشان را گشوده اند و به سوی یکدیگر می نگرند. آنها همان وجت و نخت نگهبانان مصر پایین و بالا بودند که فرعون را پشتیبانی می کردند. «ایزیس» (Isis) ایزد بانوی تخت و خواهرش «نفتیس» (Nephtys) همیشه با بالهای گشوده خود در دو سوی تابوت فرعون ها نمایش داده می شدند. الگوی نمایش پیکره های دوگانه بالدار پسان تر به دیگر تمدنهای خاور نزدیک مانند بابلیان، آشوریان، اورارتویان، هتیت ها و ... رسید و به احتمال بسیار مابدا هم با آن آشنا بودند. چرا که پیکره های دوگانه بالدار را بر جامههایی چون جام زرین «مارلیک» می بینیم.

آنچه که یهودیان درباره فرشتگان با بالهای گشوده خود آوردند، از اندیشه همین پیکره های باستانی برگرفته شده بود. در اندیشه و باور مردمان کهن نمایش بالها، همیشه با اندیشه آسمان و خورشید در پیوند بود و سراسر پیکره های بالدار مانند گاو، شیر، شاهین، انسان و... در هنر خاور نزدیک باستان، از این اندیشه زاده شده بود. شگفت انگیز است که این اندیشه تنها ویژه تمدنهای خاور نزدیک نبود. بلکه دورترین و دیرین ترین مردمان در سراسر جهان نیز با این اندیشه سر و کار داشتند. انگاره هایی چون کلاغ و شاهین با بالهای گشوده و دیگر نمادهای بالدار، در اسطوره های مردم اروپای شمالی زبازد بوده و سرخ بوستان و بومیان آمریکا و استرالیا با این نمادها بسیار سروکار داشتند. این نمادها همگی به گونه ای از اندیشه های خورشید سر چشمه گرفته بودند. فراز این اندیشه ها همانی بود که در تمدنهای خاور نزدیک پیکره «دایره بالدار» (winged disk) را آفرید و این انگاره همیشه بالاتر از دیگر پیکره ها نمایان بوده نماد خورشید و پیروزی روشنایی بر تاریکی بود.

به دشت مرغاب باز گردیم. پس آشکارا باید گفت که الگوی نمایش پیکره مرد بالدار ایرانیان باستان از آموزه های یهودیان الگو برداری نشده بود. در نمایش این پیکره الگوهای هنری مصری، آشوری، ایلامی و حتی پارسی را می توان دید. از یک دیدگاه این پیکره نمادی است از یکپارچگی فرمانروایی پارسها که در سازمان اداری آن مردمان گوناگون شرکت داشتند. باز هم کرپورتر حق داشت از دیدن این پیکره شگفت زده شود چرا که او در سفر خود از شمال به جنوب ایران هنوز به تخت جمشید نرسیده و پیکره های سهمگین آن را ندیده بود.

سرچشمه های پارسی:

- پاسارگاد پایتخت و آرامگاه کوروش هخامنشی (ذوالقرنین)، علی سامی، به کوشش و بازنگری دکتر غلامرضا وطن دوست استاد دانشگاه شیراز، بنیاد فارس شناسی، ۱۳۷۵
- تاریخ سیاسی هخامنشیان، محمد داندامایف، مترجم: خشایار بهاری، انتشارات کارنگ، ۱۳۸۱
- ایران باستان، حسن پیرنیا، انتشارات دنیای کتاب، ۱۳۶۹

سرچشمه های لاتین:

- *Pasargadae: A Report on the Excavations Conducted by the British Institute of Persian Studies from 1961 to 1963*, By David Stronach, British Institute of Persian Studies, Edition: illustrated, Published by Clarendon Press, 1978, Original from the University of Michigan, Digitized Oct 28, 2008, 326 pages
- A.N.Olenin, *Archaeological works of Aleksey Nikolaevich Olenin*, St.Petersburg, 1881-1882; L.V.Timofeev, *V Krugu družei i muz. The house of A.N.Olenin*. Leningrad, 1983; S.F. Sozinova, *Obschestvennaia i nauchnaia deyatel'nost' Alekseya Nikolaevicha Olenina*. In: *Gosudarstvo, politika i ideologiya v antichnom mire*, 171-197, Leningrad, 1990.
- J.Chardin, *Voyages de Monsieur le chevalier Chardin en Perse, et autres lieux de l'Orient...* Amsterdam, 1711
- C.Le Bruyn, *Voyages de Corneille Le Bruyn par la Moscovie, en Perse et aux Indes Orientales...* Amsterdam, 1718.
- J.A.Morier, *Journey through Persia Armenia and Asia Minor to Constantinople, in the years 1808 and 1809*, London, 1812.
- In the archives of the Institute of the History of Material Culture in St.Petersburg, in A.N.Olenin's fund (F. 7, No. 83) there is a copy of that letter, in French, written by a copyist, corrected by Olenin personally and signed by himself.
- Robert Ker Porter. *Travels in Georgia, Persia, Armenia, ancient Babylonia, &c. &c : during the years 1817, 1818, 1819, and 1820*. London: Longman, Hurst, Rees, Orme, and Brown, 1821-22. [Rare Books Collection FOL. DS48.5 P84]
- *Historical researches into the politics, intercourse, and trade of the principal nations of antiquity*, by A. H. L. HEEREN. Part II. Asiatic Nations: containing the Phoenicians, Babylonians, Scythians, Appendixes Voll. II, Oxford, Published by: D. A. Talboys, 1833
- *Quarterly Review*. Vol. 1846 & March 1847, London: John Murry, Albemarle street 1847, Library university of California. Davis
- *The Saturday Magazine*, volume the seventeenth, July to December, M.DCCC.XL, London: John William Parker, West Strad: sold wholesale by the following agents, and retail by booksellers....